

ابتدای مرور زمان

شروع مرور زمان که از ثبوت حق آغاز میگردد.

پښتو: [د مرور زمان ابتداء]

ابرای اسقاط

حالتی که داین، مدیون خود را از تمام و یا از قسمتی حق خود بری الذمه گرداند.

پښتو: [د ساقطېدلو ابراء]

ابرای دین

تصمیم و اراده شخص مبنی بر صرف نظر از طلب و قرضه ای که بالای شخص دیگر دارد.

پښتو: [د دین ابراء]

ابرای گذشته

ابرای که بر حقوق و دیونی متعلق به گذشته مرتب میگردد.

پښتو: [ماضي ابرا]

ابضاع

شخص حامل یک مقدار سرمایه، که برای دیگری به منظور انجام فعالیت تجارتي داده و به ترتیبی که تمام فایده مربوط وی باشد.

پښتو: [ابضاع]

ابطال تصرف

باطل گردانیدن تصرف شخص و یا اشخاص، که به اساس حکم قانون و دلایل موجه صورت میگیرد.

پښتو: [د تصرف ابطال]

ابقای ذوالید

باقیمانندن ذوالید به حالت ذوالیدی اش بالای یک عین و یا مال بدون تعرض غیر.

پښتو: [د ذوالید ابقا]

ابقای مال مشاع

نگهداشت و عدم تقسیم مال مشترک براساس حکم قانون و یا موافقه شرکا.

پښتو: [د مشاع مال بقاء]

ابلاغ تحریری

بیان نمودن کتبی حکم و یا قرار یک مرجع عدلی و قضایی و نیز بیانات کتبی اشخاص حقیقی و حکمی در امور مختلف اعم از عقود و تعهدات قراردادی آنها به جوانب مقابل.

پښتو: [تحريري ابلاغ]

ابتکار

ابداع جدید در یک شی و یا انجام یکن عمل بی سابقه، مثبت و مفید.

پښتو: [ابتکار]

ابدال

قرار دادن مال به جای مال دیگری به عنوان جایگزین و عوض آن.

پښتو: [ابدال]

ابرا

هرگاه داین از کل یا قسمت حق یا طلبی که بالای مدیون دارد صرف نظر نماید.

پښتو: [ابرا]

ابرا خاص

ابرا شخص به شخص دیگر در یک موضوع یا دعوی خاص.

پښتو: [خانگري ابرا]

ابرا خط

سندی که داین از حقوق خود در برابر مدیون منصرف گردیده و سبب انقضای حق میگردد.

پښتو: [ابرا لیک]

ابرام

تأیید حکم محکمه ابتدائیه توسط محکمه استیناف یا تأیید حکم محکمه استیناف توسط ستره محکمه.

پښتو: [ابرام]

ابرای اعیان

ابرای که شخص از حقوق عینی اش ابرا نماید.

پښتو: [د اعیانو ابرا]

ابرای استیفاء

ابرای که داین به قبض حق خود اقرار نماید.

پښتو: [د پوراخيستلو ابراء]

ابلاغ حکم

تفهیم حکم محکمه به طرفین دعوا.

پښتو: [د حکم ابلاغ]

ابلاغ نامه

ورقه رسمی ایکه توسط آن اشخاص زیربط، از حکم صادره محکمه و یا مرجع ذیصلاح رسماً اطلاع حاصل مینمایند.

پښتو: [ابلاغ پانه]

ابلاغیه

هر پیامی که جهت آگاهی عامه مردم و یا صنف ویژه یا فرد مشخص از طریق رسانه هایی همگانی به نشر میرسد.

پښتو: [ابلاغیه]

اتاق تجارت و صنایع

شخصیت حقوقی که در آن تجار و صاحبان صنایع به منظور حفظ و تأمین منافع تجارتي و صنفی شان با هم جمع شده و از منافع مشترک شان دفاع نمایند.

پښتو: [د سوداگری او صنایعو خونه]

اتباع

تمام اشخاص (حقیقی و حکمی) شامل نفوس یک کشور که تابعیت همان کشور را دارا باشند.

پښتو: [اتباع]

اتبیاع

تملیک میعه، اصالتاً و یا نیابتاً، پس از ایجاب بایع، با پرداخت ثمن.

پښتو: [اتبیاع]

اتحاد خصوم

آئنده افرادی، که اگر حکمی در محکمه صادر شود، تمام آنها را شامل مییابد.

پښتو: [د خصومو اتحاد]

اتحاد ذمه

یکی بودن تعهد و یا مسوولیت داین و مدیون.

پښتو: [د ذمی اتحاد]

اتحاد سبب

حالتی که در صورت سبب وحدت، دعوی شخص واحد بالای چند نفر اقامه شده میتواند.

پښتو: [د سبب اتحاد]

اتفاق آرا

حالتی که صد فیصد آرا را تشکیل میدهد.

پښتو: [د رایو د اتفاق اکثریت]

اتفاق در جرم

اشتراک چند نفر در یک عمل جرمی و توافق آنها برای ارتکاب جرم یا جرایم.

پښتو: [په جرم کې اتفاق]

اتکای بیع

تعلق گرفتن بیع به یک شخص حقیقی یا حکمی، در معامله ایکه بطور مزایده صورت گیرد.

پښتو: [د بیع اټکاء]

اتلاف

از بین بردن کلی یا قسمی اشیای منقول یا غیرمنقول متعلق به غیر بدون مجوز قانونی که بطور قصدی صورت گرفته باشد.

پښتو: [اتلاف]

اتلاف اسناد رسمی

عملی که منجر به از بین رفتن اوراق و اسنادی میگردد که در دفاتر رسمی موجود و یا ثبت باشند.

پښتو: [د رسمي سندونو اتلاف]

اتلاف انبواب

تلف کردن و از بین بردن نلهای آب که باعث زیر آب شدن زمین شخص دیگر گردد.

پښتو: [د انبویو اتلاف]

اتلاف با سبب

سببی که شخص باعث از بین رفتن مالی گردد.

پښتو: [بالسبب اتلاف]

اتلاف بنا

تخریب اماکن، منازل و تعمیراتی که در مخالف احکام قانون می باشد. پښتو: [د ودانی تلفول]

اتلاف جزئی

از بین بردن قسمتی از یک مال یا نفس و یا پامال نمودن برخی اجزای یک حق. پښتو: [جزئی اتلاف]

اتلاف دارائی عامه

کاربرد و استعمال غیر قانونی اموال و ملکیت ها، دارائی و حقوق ملکیت های دولتی و عامه توسط اشخاص مسوول و غیر مسوول. پښتو: [د عامه شتمنی له منځه وړل]

اتلاف دیوار

از بین بردن دیوار های ملکیت غیر.

پښتو: [د دیوال اتلاف]

اتلاف کلی

از بین بردن تمام یک مال و یا نفس و پامال نمودن یک حق. پښتو: [کلی اتلاف]

اتلاف مال مورد امانت

از بین بردن، خراب کردن، شکستن، سوزاندن و یا مصرف کردن مال مورد امانت بصورت عمدی. پښتو: [د امانت مال اتلاف]

اتلاف مباشر

از بین بردن مال یا یک شی به صورت مادی. پښتو: [مباشر اتلاف]

اتهام

وارد کردن تهمت بالای شخص. پښتو: [اتهام]

اثبات

ارایه دلایل در پیشگاه قضاء طبق احکام قانون، بنابر وجود حادثه حقوقی که بر آن آثار مرتب گردد. پښتو: [اثبات]

اثبات دین

اثبات نمودن یک حق دینی بالای یک شخص حقیقی یا حکمی. پښتو: [د دین اثبات]

اثبات غیابت

حالتی که باسناد آن یک شخص عدم حضور خود در یک مکان مشخص را در یک زمان معین به اثبات می رساند. پښتو: [د غیابت اثبات]

اثبات مرور زمان

به اثبات رسانیدن گذشت مدت زمان قانونی، از طرف متهم که باعث سقوط دعوی جزایی میگردد. پښتو: [د زمان د مرور اثبات]

اثر ابلاغ حکم

خروج دعوی از حوزه محکمه ای که صلاحیت رجوع را در آن نداشته و حکم حق خصم در دعوی می باشد. پښتو: [د حکم د ابلاغ اثر]

اثر تجسمی

اثری که به شکل پیکره ایجاد شده باشد. (مراجعه شود به اثر علمی یا هنری). پښتو: [تجسمی اثر]

اثر حقوقی

نتیجه یا نتایج ناشی از یک تصرف حقوقی یا حادثه حقوقی. پښتو: [حقوقی اثر]

اثر صنعتی

اثری که بر مبنای فن و تخنیک، ابداع و ابتکار شده باشد. پښتو: [صنعتی اثر]

اثر عفو عمومی بر دعوی مدنی

بدان معنی است که عفو عمومی، هیچ تأثیری بالای حقوق اشخاص ثالث ندارد. زیرا ضرر وارده بر آنها قابل جبران می باشد. پښتو: [د عمومی عفو اثر بر مدنی دعوی]

اثر علمی یا هنری

به آنچه که از راه دانش یا هنر یا به ابتکار پدید می آید، بدون در نظر گرفتن طریقه یا روشی که در بیان یا ظهور و یا ایجاد آن بکار رفته است. پښتو: [علمي یا هنري اثر]

اثر کاشف

نتیجهٔ ایکه جوانب حقوقی مورد منازعه را برملا سازد. پښتو: [کاشف اثر]

اثر مؤجد

نتیجهٔ ایکه باعث ایجاد یک حق گردد.

پښتو: [مؤجد اثر]

اجاره

عقدی که بموجب آن یکطرف منفعت عین یا نیروی کار خود را در مقابل اخذ اجرت در مدت معینه معامله میکند. پښتو: [اجاره]

اجاره احشام

اجاره ایکه موضوع آن حیوانات بوده و به منظور انتفاع از محصولات حیوانی منعقد می گردد.

پښتو: [د احشامو اجاره]

اجاره باطل

اجاره ایکه گرفتن منفعت از آن بصورت حقیقی یا حکمی ناممکن باشد. (مراجعه شود به اجاره).

پښتو: [باطله اجاره]

اجاره برعمل

عقدی که موضوع آن انجام عمل مجازات را احتوا مینماید.

پښتو: [پر عمل اجاره]

اجاره به اشارات

اجاره ایکه بنا بر اشارات معلوم و معروف انعقاد یافته باشد.

پښتو: [په اشارو سره اجاره]

اجاره حیوان

اجاره ایکه موضوع آنرا حیوان تشکیل میدهد. (مراجعه شود به اجاره). پښتو: [د څاروي اجاره]

اجاره حصه مشاع

اجاره دادن حصه ای از ملک مشترک توسط مالک آن. پښتو: [د مشاع برخې اجاره]

اجاره خط

سندی که عقد اجاره در آن تحریر یافته است. (مراجعه شود به اجاره). پښتو: [اجاره لیک]

اجاره زمین زراعتی

اجاره زمینی که قابلیت زرع نمودن را داشته باشد. پښتو: [د زراعتي مخکې اجاره]

اجاره عروض

اجاره ایکه، موضوع آنرا اموال و اشیای منقول تشکیل میدهد. پښتو: [د عروضو اجاره]

اجاره عقار

اجاره منازل و اراضی ایکه تحت تصرف و انتفاع قرار گرفته بتواند.

پښتو: [د عقار اجاره]

اجاره قولی

عقد اجاره ایکه با بیان الفاظ صریح و روشن منعقد میگردد. پښتو: [قولی اجاره]

اجاره کتبی

آن نوع عقد اجاره که بنا بر تحریر عقد، انعقاد یافته باشد. پښتو: [کتبي (لیکلي) اجاره]

اجاره لازمہ

اجاره ایکه خالی از خیار برای طرفین عقد بوده و هیچ یک از آنها نمیتوانند آنرا بدون عذر معقول فسخ نمایند. (مراجعه شود به اجاره).
پښتو: [لازمه اجاره]

اجاره مترادفه

دو یا چند اجاره پیوسته و پیهم یک دیگری که در یک عقد اجاره طویل المدت، برای جلوگیری از زیان مؤجر در نوسان قیمت ها چنان تنظیم شود که پایان هر یک به منزله آغاز دیگری باشد.
پښتو: [مترادفه اجاره]

اجاره مضافه

اجاره ایکه آغاز میعاد آن به آینده محول میاشد.
پښتو: [مضافه اجاره]

اجاره منجز

اجاره ایکه از وقت انعقاد عقد مدار اعتبار پنداشته میشود.
پښتو: [منجزه اجاره]

اجاره وقف

اجاره مال موقوفه. (مراجعه شود به اجاره).
پښتو: [دوقف اجاره]

اجاره باطنی

عقد اجاره یی که بین اجاره گیرنده دومی و اجاره گیرنده اولی صورت میگیرد
پښتو: [باطنی اجاره]

اجاره طولانی

اجاره ایکه میعاد آن حد اکثر از مدت عمر عادی انسان بیشتر نباشد.
پښتو: [اوږد مهاله اجاره]

اجاره فعلی

فعلی که دلالت به رضایت شخص به انجام یا عدم انجام یک عمل نماید.
پښتو: [فعلی اجاره]

اجازه قولی

گفتاری که دلالت به رضایت شخص به انجام یا عدم انجام یک عمل نماید.
پښتو: [قولی اجازه]

اجازه نامه بانکی

اجازه ایکه از مرجع باصلاحیت با در نظر داشت وضعیت مالی و ماهیت فعالیت به منظور ایجاد یا تأسیس فرع یا نماینده گی بانک داخلی در مطابقت با احکام قانون صادر میگردد.
پښتو: [بانکی اجازه نامه]

اجانب

افراد و اشخاص بیگانه که به اساس احکام شرعی و قانونی در استحقاق و تملک برخی حقوق تابع محدودیتهای خاص میباشند.
پښتو: [اجانب]

اجبار

انجام دادن کاری از طرف شخص بالای شخصی دیگری، بدون آنکه دومی کوچکترین قصد و اختیاری در اجرای آن داشته باشد.
پښتو: [اجبار]

اجبار مادی

فشاری که قدرت عمل را از انسان سلب و او را مقهور قوای دیگری می سازد.
پښتو: [مادی اجبار]

اجبار معنوی

حالی که فاعل تحت سلطه احساس ترس و وحشت، اختیار را از دست بدهد.
پښتو: [معنوی اجبار]

اجبار معنوی بیرونی

حالی که در آن وادار کردن دیگری به ارتکاب جرم، با تهدید یا تخویف صورت میگیرد.
پښتو: [باندینی معنوی اجبار]

اجتناب قاضی

عدم رسیدگی قاضی در مواردی که او در قضیه ذینفع باشد، یا دعوی مربوط به اصول و فروع زوج، زوجه، یا اقارب وی باشد، یا در مواردی خصومت قاضی با طرفین موجود باشد، یا اینکه قاضی در موضوع قبلاً حکم، شاهد، خارنوال یا اهل خبره بوده باشد.

پښتو: [د قاضی ډېر ځول (اجتناب)]

اجتهاد

صرف کردن کوشش مجتهد است برای رسیدن به حکم شرعی از دلیل شرعی.

پښتو: [اجتهاد]

اجراءات احتیاطی علیه متهم

اجراءاتی که بر مبنای آن تحقیق کننده به منظور سالم بودن تحقیق، امر به گرفتاری، احضار، حبس احتیاطی و منع تصرف متهم در اموالش اتخاذ مینماید.

پښتو: [پر متهم احتیاطی اجراءات]

اجراءات اتهام

اجراءات متضمن نسبت دادن جرم به متهم که به هدف محاکمه به منظور تطبیق مجازات بالای وی.

پښتو: [د اتهام اجراءات]

اجراءات استیناف

اجراءاتی که محکمه استیناف در قضیه مورد اعتراض انجام میدهد.

پښتو: [د استیناف اجراءات]

اجراءات باطل

اجراءاتی که هیچ آثار قانونی بالای آن مترتب نشده و باعث انقطاع مرور زمان نمیگردد.

پښتو: [باطل اجراءات]

اجراءات بعد از محکمه

اجراءاتی که بعد از صدور حکم نهائی محکمه جهت تنفیذ حکم از طریق مقامات اجرائوی دولت صورت میگیرد.

پښتو: [له محکمې وروسته اجراءات]

اجراءات تحقیق در غیاب خصوم

حالت قانونی که تحقیق کننده نسبت موجودیت بعضی دلایل، تحقیق خویشرا در غیاب خصوم انجام میدهد.

پښتو: [د خصوم په غیاب کې د تحقیق اجراءات]

اجراءات تقسیم

اقدام شخص تصفیه کننده، در تقسیم نمودن متروکه و یا سایر حقوق عینی یا دینی مشترک برای مستحقین آن.

پښتو: [د تقسیم اجراءات]

اجراءات جزایی

یک سلسله بحث هایی که قضا برای اثبات جرایم و تطبیق مجازات بالای، مجرمین آنرا عملی مینماید.

پښتو: [جزائی اجراءات]

اجراءات خارنوالی

اجراءاتی که، از مرحله استنطاق آغاز و الی اقامه دعوی یا عدم آن ادامه می یابد.

پښتو: [د خارنوالی اجراءات]

اجراءات کشف

شیوه هایی که ارگان کشف در مطابقت به قانون در مرحله کشف انجام میدهد.

پښتو: [د کشف اجراءات]

اجراءات محاکمه

اجراءاتی که در پیشگاه قضا به منظور براءت و یا محکومیت متهم صورت میگیرد. (مراجعه شود به محاکمه).

پښتو: [د محاکمې اجراءات]

اجراءات تحقیق

اجراءاتی که از طرف خارنوال یا قاضی تحقیق در یک دعوی جزایی صورت میگیرد.

پښتو: [د تحقیق اجراءات]

اجرای عمل

انجام کاری که مدیون اجرای آنرا بعهده میگیرد.

پښتو: [د عمل سرته رسول]

اجرت

کرایه یا بدل منفعت یک چیز. پښتو: [اجرت]

اجرت بالمقطع

اجرتی که پرداخت آن طی دفعات مختلف به اساس صرف وقت و نوع کار، برای یک جانب و جیبه تعهد شده باشد. پښتو: [بالمقطع اجرت]

اجرت مؤجل

اجرتی که پرداخت آن به موعد معین شرط شده باشد. (مراجعه شود به اجرت). پښتو: [مؤجل اجرت]

اجرت مثل

اجرتی که توسط اهل خبره تعیین گردیده باشد. پښتو: [مثل اجرت]

اجرت مسمی

اجرتی که حین انعقاد عقد تعیین گردیده باشد. پښتو: [مسمی اجرت]

اجرت معجل

اجرتی که پرداخت آن بصورت مکمل و بطور یکجایی ضمن عقد تعهد شده باشد. (مراجعه شود به اجرت). پښتو: [معجل اجرت]

اجرت نگهداری

پرداخت اجرت تعیین شده به نگهبان، از جانب شخص یا اشخاصیکه اموال شان مورد عقد نگهداری قرار گرفته اند. پښتو: [د ساتنې اجرت]

اجزای مزد

امتیازات پولی که طور مستمر غرض انجام کار مشخص، مطابق احکام قانون به کارکن قابل به پرداخت میباشد. پښتو: [د مزد اجزا]

اجناس دیت

اجناسی که مطابق احکام شریعت در قتل شبه عمد و قتل خطاء، من حیث دیت قبول میشوند. (مراجعه شود به دیت). پښتو: [د دیت جنسونه (شیان)]

اجناس غیر مصرفی

اجناسی که قابلیت جمع شدن را داشته و قیمت آن از نصاب قانونی (۱۰۰ افغانی) کمتر نباشد. پښتو: [غیر لکښتی جنسونه]

اجناس معیوب

اجناس و سامانی که میعاد و دوام آن به اثر صدمه کوتاه از بین رفته باشد. پښتو: [معیوب شیان]

اجنبی

شخصی که از جمع محارم نسبی و یا سببی نباشد. پښتو: [اجنبی]

اجنبیه

زنی که از جمله محارم نسبی و یا سببی نباشد. پښتو: [اجنبیه]

اجیر

شخصی که نیرو و توانایی خود را به اجاره داده باشد. پښتو: [اجیر]

اجیر خاص

اجیری که در بدل مزد معین بمنظور کار توسط یک شخص حقیقی و یا حکمی استخدام میشود. پښتو: [خانگري اجیر]

اجیر زراعتی

شخصیکه از خود زمین نداشته و کارهای زراعتی را در مقابل مزد نقد و یا جنس معین انجام میدهد. پښتو: [د کرنې اجیر]

اجیر مشترك

اجیری که مقید به کار به مستاجر دانسته نشده، بلکه میتواند برای هر کس کار کند. پښتو: [شریک اجیر]

احتکار

اختفای مواد خوراکی به منظور گرانی قیمت آن. پښتو: [احتکار]

احاله

در ساحه حقوق بین المللی خصوصی، ارجاع یک امر حقوقی از حوزه یک قانون به حوزه قانون دیگر.

احتلام

خروج منی بر اثر نوعی از تخیلات یا حرکات غیر ارادی جنسی که در خواب صورت میگیرد. پښتو: [احتلام]

پښتو: [احاله]

احتیال

ربودن و بدست آوردن مال غیر با مکر و حيله. امروز از آن بعنوان کلاهبرداری نیز یاد میکنند. پښتو: [احتیال]

احاله درجه اول

حالی که قانون یک مملکت به قانون مملکت دیگری برای حل نزاع و رسیده گی استناد نماید ولی مملکت دومی رسیده گی آنرا به قانون مملکت اولی احاله نماید. پښتو: [لومری درجه احاله]

احداث جنگل

تبدیل نمودن ساحه ایکه قبلاً جنگل نبوده، به صورت مصنوعی از طرف مراجع ذیصلاح در مطابقت با احکام قانون جنگل کاری گردد. پښتو: [د خنګل جوړونه]

احاله درجه دوم

احاله ای که قانون خارجی به قانون کشور ثالث مینماید. پښتو: [دوه یمه درجه احاله]

احراز هویت

اقدامات ابتدایی که در قضایای جزایی از متهم بمنظور تشخیص هویت وی صورت میگیرد. پښتو: [د هویت احراز (غورده کول)]

احاله قضیه

فرستادن یک قضیه و یا محول کردن آن توسط خارنوالی جهت رسیدگی به محکمه ذیصلاح.

احصائیه جرایم

محاسبه انواع مختلف جرایم در یک زمان و مکان معین از طرف یک اداره دولتی به منظور تثبیت گراف جرایم. پښتو: [د جرمونوا احصائیه]

پښتو: [د قضیې احاله]

احتجاج

حقی که داین میتواند، به اساس حکم محکمه ذیصلاح چیزی از اموال مدیون را تا زمان پرداخت اصل دین او، پیش خود نگاه دارد. آنان پښتو: [احتجاج]

احصائیه جنایی

معرفت روابط سببیت بین تعداد زیادی از پدیده های طبیعی و اجتماعی و بین پدیده جرمی.

پښتو: [جنائی احصائیه]

احترام به حق

وجیهه ایکه شخص به حقوق دیگران احترام گذاشته، از ضرر و یا مداخله در آن خودداری نماید.

احضار

خواستن شخص یا اشخاص توسط محکمه برای ارائه توضیحات لازم. پښتو: [احضار]

پښتو: [حق ته احترام]

احضار نامه

ورقه خاصی که توسط محکمه و یا محقق جنایی با قید زمان و مکان خطاب به مظنون، متهم و یا شهود غرض حضور به محکمه، صادر میگردد. پښتو: [احضارلیک]

احکام وصیت

دستورات شرعی و قانونی که رعایت آن نسبت به موضوع وصیت و حامل موصی و موصی له در تنفیذ وصیت باید در نظر گرفته شود.

پښتو: [د وصیت حکمونه]

احلاد

ترک آرایش زن در ایام عدت.

پښتو: [احلاد]

احوال شخصی

مختصات شخصیت از لحاظ حقوقی که شامل وضعیت و اهلیت او میباشد.

پښتو: [شخصی احوال]

احوال مخففه

اوضاع و احوالی که به موجب قانون، سبب کاهش مجازات میگرددند.

پښتو: [مخفف کیفیتونه]

احوال مدنی

حالت و وضعیت شخص حقیقی که در مطابقت به احکام قانون مدنی جهت تشخیص بکار میرود.

پښتو: [مدنی احوال]

احیای زمین

آماده ساختن و آبادی زمین به منظور زراعت.

پښتو: [د ځمکې احیاء]

احیای جنگل

عملیه ایجاد مجدد جنگل تخریب شده و یا منهدم شده.

پښتو: [د ځنگل بیا جوړونه]

اخاذی

گرفتن پول از طرف اشخاص قدرتمند از اشخاص حقیقی و یا حکمی به طریق غیر مشروع با وارد کردن فشار. پښتو: [اخاذی]

اختراع

ابداع محصول صنعتی تازه و نیز وسیله تازه یا اعمال و سایل موجود بطریق نو، برای حصول یک نتیجه و یا محصول صنعتی یا فلاحتی. پښتو: [اختراع]

اختصار اثر

کوتاه ساختن اثر مفصل با حفظ کلیت موضوع مورد بحث آن.

پښتو: [اختصار (لنډیز)]

اختصاص

صلاحیت مستقیم قاضی در بررسی دعوی در حدودی که قانون آنرا پیش بینی نموده است. پښتو: [اختصاص]

اختطاف

ربودن شخص با استفاده از تهدید یا استعمال قوه (زور) یا انواع دیگر ارعاب یا کاربرد حيله و فریب یا با استفاده از ناتوانی جسمی یا روانی یا تبدیل نمودن طفل نوزاد با طفل نوزاد دیگر. پښتو: [اختطاف]

اختطاف کننده و قاچاقبر انسان

شخص حقیقی یا حکمی که در اختطاف و قاچاق انسان به طور مستقل یا بشکل گروهی فعالیت عملی یا تشویقی می نماید.

پښتو: [د انسان اختطاف کوونکی او قاچاق وړونکی]

اختفای دلایل جرم

پنهان و مخفی ساختن دلایلی که مربوط به مجرم بوده و موجودیت آن دلالت بر ارتکاب جرم در نزد مقامات ذیصلاح نماید. پښتو: [د جرورد دلایلو اختفاء (پټول)]

اختفای شخص

پنهان و مخفی کردن اشخاص مظنون، متهم یا مجرم، توسط شخص یا اشخاص دیگر، جهت فرار از عدالت. پشنتو: [د شخص اختفاء]

اختفای متهم

پنهان و مخفی کردن کسی که به ارتکاب جرم متهم شده و مطابق قانون، حکم دستگیری او داده شده است. پشنتو: [د متهم پتول]

اختفای مراسلات

اخذ و پنهان نمودن مراسلات که مانع وصول مراسلات به شخص مرسل الیه میگردد. پشنتو: [د مراسلاتو اختفاء]

اختفای اموال مسروقه

پنهان نمودن اشیایی که در نتیجه جرم سرقت بدست آمده و شخصی دیگر آنرا با وجود آگاهی، در حیازت خود داشته باشد. پشنتو: [د مسروقه اموالو اختفاء]

اختلاس

پنهان نمودن و ربودن اموال دولت یا اموال افراد توسط مؤظف خدمات عامه، که من حیث وظیفه به او سپرده شده باشد. پشنتو: [اختلاس]

اختلاف دین

اختلاف که حرمان میراث را بین متوفی و وارث بوجود می آورد. پشنتو: [د دین اختلاف]

اختلاف ورثه در حقوق

حالتی که ورثه، در حق میراث متروکه با هم دارای سهام مختلف باشند. پشنتو: [به حقوقو کپی د ورثی اختلاف]

اختناق

حرمان نسج ها از اندازه کافی اوکسیجن که برای ادامه حیات ضروری میباشد. پشنتو: [اختناق]

اختیار

داشتن صلاحیت و ابراز قول و یا فعل شخص در رد، قبول و یا انتخاب کردن در عقود و تصرفات. پشنتو: [اختیار]

اخذ ناقص

گرفتنی که سارق مال مملوک غیر را از محل محرز آن میگیرد، اما موفق به انتقال آن از محل مذکور نمیگردد. پشنتو: [ناقص اخیستل]

اخطار

تهدید لفظی یا معنوی به هر وسیله ممکن که حالت عادی شخص مطلوب را تغییر داده و منتج به اجرای عمل خلاف قانون گردد. پشنتو: [اخطار]

اخطار رسمی

هشدار که بطور رسمی از طرف محکمه برای یک یا هر دو جانب مخاصمت صادر گردد. پشنتو: [رسمی اخطار]

اخفا مجرم

پنهان نمودن شخصی که محکمه مجازات حبس یا به او حکم نموده، بمنظور جلوگیری از دستیابی مقامات مسوول. پشنتو: [د بندی پتول]

اخفای جرایم ضد دولتی

عملی که شخص از اعمال مانند خیانت، جاسوسی، ترور و سازماندهی ضد دولتی اطلاع داشته و آنرا مخفی نگهداشته است. پشنتو: [د دولتی ضد جرمونو پتول]

اخفای جسد

مخفی ساختن جسد بمنظور جلوگیری از کشف جرم و دسترسی مقامات مسوول به آن. پشنتو: [د جسد پتول]

اخلاق

معیار تمیز خوبی از بدی. پشنتو: [اخلاق]

اخلال

ایجاد نمودن مشکل و سکتگی در روند امور مختلف، بشمول ایجاد مشکل در دسترسی قانونی شخص به حقوق وی. پښتو: [اخلال]

اخلال نظم اقتصادی

ضرر، زیان رساندن یا برهم زدن نظم اقتصادی یک جامعه از طریق اخلال در نظام پولی یا اخلال در توزیع مایحتاج عامه. پښتو: [د اقتصادی نظم کې د وړول]

اخلال نظم قضایی

حالتی که شخصی ذریعۀ بیان یا افعال خویش آرامش جلسه قضایی را برهم می زند. پښتو: [د قضایی جلسې د نظم اخلال]

اخلال نظم عمومی

ایجاد اختلال و برهم زدن نظم آسایش و آرامش مردم در اماکن یا معابر عمومی و خصوصی. پښتو: [د عمومی نظم اخلال]

اخوت

قربانیت برادری میان برادران. پښتو: [اخوت]

اداره

گرداننده گی امور محوله توسط شخص حقیقی و یا حکمی. پښتو: [اداره]

اداره قضایای دولت

اداره ای که در مطابقت به قانون از حکومت و مؤسسات عامه در تمام اختلافات حقوقی با سایر اشخاص نمایندگی میکند. پښتو: [د دولت د قضایاوو اداره]

اداره مال مشاع

نظارت و کنترل مال مشترک توسط شرکا و یا توسط یکی از آنها. پښتو: [د مشاع مال اداره]

اداره مرکزی

یک عده واحد های اداری وزارت ها، که در رأس هر کدام آن یک نفر وزیر قرار دارد. پښتو: [مرکزی اداره]

ادانت

محکومیت متهم به حکم محکمه باصلاحیت. پښتو: [ادانت]

ادای دین به عوض

عملی که در اثر آن داین از مدیون شی دیگر را در عوض آنچه مستحق است، قبول نماید. پښتو: [په بدل کې د دین ادا کول]

ادخال در دعوی جزایی

داخل کردن غیر در دعوی جزایی، بزور و اکراه و بدون اختیار وی. پښتو: [په جزایی دعوی کې اداخل]

ادعای طاری (ناگهانی)

ادعایی که بطور ناگهانی و دفعتاً در جریان دعوی اصلی بوجود آید. پښتو: [طاری (ناخپه) دعوی]

ادعای غیر

دعوی نمودن شخص دیگر، برای بدست آوردن یک حق و یا یک شی. پښتو: [د غیر ادعاه]

ادغام قوانین

حالتی که در آن در عین ساحه یک قانون جاگزین قوانین متعدد قبلی گردد. پښتو: [د قوانینو ادغام]

ادله

وسایل که برای اثبات امری از امور در مراجع عدلی و قضایی به آن تمسک صورت گرفته و سبب حکم شناخته میشود. پښتو: [ادله]

ادله مادی

دلایلی که بشکل آثار مادی در محل حادثه از مرتکب فعل باقی میماند.
پښتو: [مادی ادله]

اذن اشخاص

اجازه ایکه توسط اشخاص دارنده صلاحیت در رابطه به یک موضوع اذن صادر میگردد.
پښتو: [د اشخاصو اجازه]

اذن به حیات

صدور قرار قضائی که به موجب آن شخص اجازه می یابد که بخشی از مال و یا تمام آنرا به حیات خویش در آورد.
پښتو: [اذن په حیات]

اذن به قاصر

اجازه ایکه به موجب آن قاصر از تحت سلطه ولی خویش بیرون می آید و تصرفات او جنبه قانونی را به خود اختیار می نماید.
پښتو: [اذن په قاصر]

اذن خاص

اجازه ایکه به اعتبار مآذون با در نظر داشت یک یا چند نفر معین صورت گیرد.
پښتو: [خاص اذن]

اذن دهنده (اجازه دهنده)

شخصی که صلاحیت صادر نمودن اذن (اجازه) را در مطابقت با احکام قانون دارا است.
پښتو: [اذن ورکونکی (اجازه ورکونکی)]

اذن عام

اجازه ایکه در یک موضوع عام بدون در نظر داشت فرد یا افراد معین صورت گرفته باشد.
پښتو: [عام اذن]

اذن غیر مؤقت

اجازه ایکه به زمان معین محدود نگردیده باشد.
پښتو: [غیر مؤقت اذن]

اذن قانونی

از بین بردن حجر و ساقط کردن حق ممنوعیت تصرف.
پښتو: [قانونی اذن]

اذن مؤقت

اجازه ایکه به زمان معین محدود گردیده باشد.
پښتو: [موقت اذن]

اذن مطلق

اجازه ایکه محدود در موضوع یا مورد خاص نبوده و مشروط نباشد.
پښتو: [مطلقه اجازه]

اذن مقید

اجازه ایکه محدود به یک موضوع یا مورد خاص بوده و مشروط باشد.
پښتو: [مقیده اجازه]

اذیت

رسانیدن هر نوع ضرر مادی و یا معنوی، حقوقی و یا اخلاقی به دیگری.
پښتو: [اذیت]

اذیت مسروق منه

هر نوع آسیب و صدمه که توسط یکی از سارقین در جریان ارتکاب سرقت نسبت به شخصی یا اشخاصی که در صحنه جرم حضور دارند، اعمال گردد.
پښتو: [د مسروق منه اذیت]

اراده

حرکت نفس بطرف کار معین پس از تصور و تصدیق منفعت آن.
پښتو: [آراده]

اراده باطنی

اراده ایکه در نفس وجود پیدا کرده ولی هنوز ابراز نگردیده است.
پښتو: [باطنی اراده]

اراده ظاهری

اراده ایکه عملاً ابراز شود.
پښتو: [ظاهری اراده]

ارادة عامه

ارادة اکثریت جامعه پیرامون یک موضوع یا موضوعات معین. (مراجعه شود به اراده). پښتو: [عامه اراده]

ارادة انشائی

ارادة تشکیل یافته طرفین عقد و یا یکی از آنان در ایقاعات و التزامات به اراده واحد، که با ایجاب و قبول بمیان می آید. (مراجعه شود به اراده).

پښتو: [انشائی اراده]

اراضی امیری

اراضی که ملکیت دولت باشد. پښتو: [امیری خمکې]

اراضی بایر

زمین هایی که بالفعل در مالکیت شخص قرار داشته ولی موصوف برای مدت نا معلومی از ادامه آبادی آن، چشم پوشی نموده باشد. پښتو: [بایر خمکه]

اراضی بایر لامالك

اراضی ایکه در مالکیت شخصی قرار نداشته و مربوط به دولت باشد. پښتو: [بې خښتنه بایر خمکه]

اراضی زراعتی لامالك

اراضی زراعتی که ملکیت دولت بحساب آمده و تملک آن بدون اجازه دولت و خلاف احکام قانون جواز ندارد. پښتو: [بې خښتنه کرنیزه خمکه]

اراضی مملوکه

زمینهای تحت ملکیت شخص.

پښتو: [مملوکه اراضی]

ارتجاعیت مالیات

تغییر در مقدار مالیه بر مبنای افزایش فیصدی قیمت شی قابل مالیه. پښتو: [د مالیاتو ارتجاعیت]

ارتداد

منصرف شدن مسلمان از دین خود و یا لادین شدن.

پښتو: [ارتداد]

ارتفاع تناقض

تصدیق خصم مبنی بر مرتفع گردیدن تناقض منجر به رفع. پښتو: [د تناقض ارتفاع]

ارتفاق

حقی که بالای عقار جهت منفعت عقار شخص دیگر باشد. پښتو: [ارتفاق]

ارتفاق ایجابی

ارتفافی که به مالک ملک غیر منقول اجازه میدهد تا در ملک مجاور، به نفع خویش کاری را انجام دهد. (مراجعه شود به ارتفاق). پښتو: [ایجابی ارتفاق]

ارتفاق توافقی

ارتفافی که منشأ پیدایش آن توافق صاحبان املاک مجاور می باشد. (مراجعه شود به ارتفاق).

پښتو: [توافقی ارتفاق]

ارتفاق سالب

ارتفافی که مالک مجاور (مرتفق علیه) از حق برخی تصرفات در ملک خودش سلب می گردد.

پښتو: [سالب ارتفاق]

ارتفاق قضائی

ارتفافی که به حکم قضا بمیان آمده باشد.

پښتو: [قضائی ارتفاق]

ارتفاق معلوم

ارتفافی که وجود آن با علایم خارجی معلوم و معین باشد. (مراجعه شود به ارتفاق). پښتو: [معلوم ارتفاق]

ارتکاب

انجام دادن فعل مخالف قانون که بر آن مجازات تعیین شده باشد.
پښتو: [ارتکاب]

ارتکاب فعل حرام

ارتکاب عملی که در شریعت اسلام و یا قانون جزا ممنوع اعلام و برای آن مجازات تعیین شده باشد.
پښتو: [د حرام فعل ارتکاب]

ارتهان

گرو گرفتن اموال اعم از منقول و غیر منقول.
پښتو: [ارتهان]

ارتیاح

رضایت شخص در انجام یک عمل حقوقی.
پښتو: [ارتیاح]

ارث

حقی که از متوفی (میت) مطابق احکام شریعت و قانون به وارث و یا وارثین انتقال مییابد.
پښتو: [ارث]

ارث به اساس رحم

استحقاق میراث به اساس قرابت مادری.
پښتو: [د رحم پر اساس ارث]

ارز

انواع مسکوکات داخلی و یا خارجی.
پښتو: [ارز]

ارزش پول رسمی

ارزش نوع بانکنوت ها و سکه ها در مطابقت با مقررات بانک.
پښتو: [د پیسور رسمی ارزښت]

ارزش پولی

ارزشی که قابل باز خرید به پول نقد باشد.
پښتو: [پولی ارزښت]

ارزش خالص

مبلغ خالص، که از مقایسه مسوولیت های مقروضین یا طرفین یک قرارداد مالی واجد شرایط بدست میآید.
پښتو: [خالص ارزښت]

ارزش ذاتی

ظرفیتی که در ذات شی موجود بوده و در تعیین ارزش آن نقش دارد.
پښتو: [ذاتی ارزښت]

ارزیابی مستقیم مالی

میزان رقم حقیقی اشیای قابل مالیه به استناد اظهار شخص مؤدی.
پښتو: [مالي مستقیمه ارزیاپی]

ارش

پرداخت مقدار مال، کمتر از مقدار اصلی دیت.
پښتو: [ارش]

ارش غیر مقدر

پرداخت مال که در مورد آن نص شرعی و قانونی موجود نبوده، بلکه تعیین مقدار آن از صلاحیت قاضی مییابد.
پښتو: [غیر مقدر ارش]

ارش مقدر

پرداخت مال که مقدار آنرا شارع تعیین میکنند.
پښتو: [مقدر ارش]

ارض مبذور

زمینی که در آن تخم پاش داده شده، تحت خاک شده و کشت گردیده باشد.
پښتو: [مبذور ارض]

ارعاب

ترس و هراس افکندن و ایجاد وحشت.
پښتو: [ارعاب (ډار)]

ارفاق تجارتي

حالتی که تاجر، از برخی معاملات خویش به نفع تاجر مفلس عدول مینماید. پښتو: [تجارتي ارفاق]

ارکان عقد ازدواج

عناصری که بدون آن وجود ازدواج محقق نمی گردد. پښتو: [د واده د عقد ډکنونه]

ازالة بکارت

زایل کردن غشاً بکارت دختر بواسطه تماس جنسی مرد. پښتو: [د بکارت ازاله (له منځه وړل)]

ازالة بنا

از بین بردن یک ساختمان. پښتو: [د بناء ازاله]

ازالة حدود

عملی که توسط آن حد ملکیت تلف و یا محو گردد. پښتو: [د حدودو ازاله]

از خود بیگانگی

حالت و وضعیت سردرگمی و بی معنی، که باساس آن در فرد یکنوع احساس به انزوا گرایی و گوشه گیری ایجاد گردیده و اکثراً فرد را به طرف مجرمیت سوق میدهد. پښتو: [له خانه پردي کېدل]

ازدواج

عقدی که زندگی نمودن باهمی مرد و زن را به مقصد تشکیل خانواده در چوکات شریعت و قانون مشروع گردانیده حقوق و واجبات را برای طرفین بوجود میآورد. پښتو: [ازدواج]

ازدواج باطل

ازدواجی که خللی در ارکان و یا هم در محل آن بطور آگاهانه وجود داشته باشد، هیچ نوع آثار ازدواج صحیح بر آن مرتب نمیگردد. پښتو: [باطل ازدواج]

ازدواج بدل

عقد ازدواجی که طی آن شخص که زن و یا دختری را که بالای وی ولایت دارد در مقابل اینکه شخص دیگر بالمقابل زن و یا دختری را که تحت ولایت اش قرار دارد برای وی به ازدواج بدهد. پښتو: [بدل ازدواج]

ازدواج فاسد

ازدواجی که ارکان و شرایط آن مکمل بوده اما خللی در شرایط صحت آن وارد شده باشد. پښتو: [فاسد ازدواج]

ازدواج متعه

عقد ازدواج مؤقت که انعقاد آن به لفظ متعه یعنی تمتع از زن برای یک مدت معین و یا غیر معین صورت گیرد. این عقد باوجود حضور شهود در آن، مطابق قانون مدنی افغانستان اعتبار ندارد. پښتو: [متعه ازدواج (واده)]

اساسنامه

سندی که در آن از ساختار، اهداف و چگونگی فعالیت های شخصیت های حکمی مانند حزب، جمعیت، بنیاد، نهاد، شرکت و سایر تأسیسات مشابه به آنها درج می باشد و در واقع به فعالیت آن ها مشروعیت می بخشد. پښتو: [اساسنامه]

اساسنامه تجارتي

سندی که در آن ساختار، هدف و چگونگی فعالیت های تجارتي یک شرکت درج میباشد.

(مراجعه شود به اساسنامه). پښتو: [تجارتي اساسنامه]

اساسنامه شراکت

مجموع مقررات و موادی که از طرف شرکا مورد قبول بوده و به اساس آن شراکت را اداره مینمایند. پښتو: [د شراکت اساسنامه]

اسباب اباحت

حالات و اسبابی که باوجود آن ها، جرم قابل تعقیب نمی باشد. پښتو: [د اباحت اسباب]

اسباب احیای زمین

بیل زدن، زراعت، احداث بنا، حفر چاه، استخراج آب و غرس اشجار. (مراجعه شود به احیاء زمین).

پښتو: [د ځمکې د احیاء سببونه]

اسباب امتناع قصاص

سببی که اگر موجود گردد، بالای قاتل در قتل عمدی، حکم به قصاص صادر نمیگردد.

پښتو: [د قصاص د ډډې کولو سببونه]

اسباب امر

اسباب قانونی و موضوعی که امر بر آن استوار مییاشد.

پښتو: [د امر سببونه]

اسباب حرمان وصایت

اسباب شرعی و قانونی که در صورت موجود شدن آن، شخص نمی تواند منحیث وصی قرار گیرد.

پښتو: [د وصایت د حرمان سببونه]

اسباب حکم

وسایل اثبات در دعوی، که به استناد آن محکمه حکم صادر نماید.

پښتو: [د حکم اسباب]

اسباب شفع

اسبایی که به اساس آن حق شفع قانوناً و شرعاً ثابت شده می تواند.

پښتو: [د شفعی اسباب]

اسباب غیر مترقبه

عواملی که وقوع آنها از قبل پیش بینی نشده باشد.

پښتو: [غیر مترقبه لاملونه]

اسباب موجبه قدیمه

اسبایی که از گذشته وجود داشته و دارای قدرت الزام در اثبات یک حق بوده و سبب انجام یک تصرف شده

پښتو: [موجبه پخواني اسباب]

اسباب میراث

اسباب شرعی و قانونی که به اساس آن یک شخص مستحق میراث میگردد.

پښتو: [د میراث اسباب]

استبدال

مبادله کردن یک شی در برابر شی دیگر، بنا بر یک عیب و یا هر علت دیگری.

پښتو: [استبدال]

استبرای رحم

طلب پاکی رحم زن، از موجودیت نطفه، بخصوص بخاطر سپری نمودن عدت وفات و یا طلاق.

پښتو: [د رحم استبراء]

استثمار

حصول منفعت مادی و یا معنوی از شخص و یا شی.

پښتو: [استثمار]

استجار

به اجاره گرفتن چیزی. (مراجعه شود به اجاره).

پښتو: [استجار]

استجواب

یکی از مراحل تحقیق که در آن مناقشه تفصیلی دلایل و ادله جمع آوری شده نسبت به اتهام وارده بالای متهم

صورت میگیرد.

پښتو: [استجواب]

استجواب حکمی

روبرو کردن متهم با شهود و متهمین، توسط محقق.

پښتو: [حکمی استجواب]

استحاله

تغیر در ماهیت یک چیز (شی)، به نحوی که اعاده آن به

حالت اولی (پیشین) ممکن نباشد.

پښتو: [استحاله]

استحالة قانونی

استحاله ایکه مستحیل بودن آن به قانون نسبت داده شده باشد. پښتو: [قانونی استحاله]

استحالة مطلق

استحاله ایکه مستحیل بودن آن ناشی از ذات شی باشد. پښتو: [مطلقه استحاله]

استحالة نسبی

استحاله ایکه مستحیل بودن آن ناشی از عدم مهارت شخص مکلف به انجام وجیبه باشد. پښتو: [نسبی استحاله]

استحباب

حقی که به موجب آن ولی در تزویج مولی علیه، بعد از کسب رضایت او صاحب صلاحیت انعقاد عقد ازدواج میگردد. (مراجعه شود به ولایت). پښتو: [استحباب]

استحسان

یکی از دلایل اصولی فقهی که به اساس آن برخی اموری که در مخالفت با قیاس قرار دارد، مجوز تلقی میگردد. پښتو: [استحسان]

استحصاب

ابقای یک امر بحال سابق آن. پښتو: [استحصاب]

استحصاب الحال مستقیم

حکم به ثبوت یک شی از جهت ثبوت آن در گذشته، مبنی بر اینکه دلیل بر عدم آن ثابت نشده باشد. پښتو: [مستقیم استحصاب الحال]

استحصاب الحال معکوس

حکم به ثبوت یک شی در گذشته، از جهت ثبوت آن در حال، مبنی بر اینکه دلیلی بر عدم آن ثابت نشده باشد. پښتو: [معکوس استحصاب الحال]

استحصال الحال

حکم به بقاء یک امر متحقق که عدم آن ثابت نگردیده باشد. پښتو: [استحصاب الحال]

استحطاط

درخواست مشتری از بایع، مبنی بر کاهش قیمت میبعه پس از انعقاد عقد بیع. پښتو: [استحطاط]

استحقاق

طلب کردن یک حق و یا بدست آوردن یک سهم معین. پښتو: [استحقاق]

استحقاق ارث

مطالبه حق میراث توسط فرد مستحق از متروکه مورث به اساس شرایط شرعی و قانونی آن. پښتو: [د ارث استحقاق]

استحقاق شفع

حقی که شفع به اساس دلایل و اسباب شرعی و قانونی ثابت میگردد. پښتو: [د شفعی استحقاق]

استحقاق غبن

استحقاق بردن حق غبن. (مراجعه شود به غبن). پښتو: [د غبن استحقاق]

استحقاق فرضی

سهمیۀ معین میراثی که مطابق شریعت و قانون برای اصحاب فروض معین گردیده است. پښتو: [فرضی استحقاق]

استحلاف

مطالبۀ یمین از محکمه که توسط یکی از طرفین دعوی، مطابق احکام قانون صورت میگردد. پښتو: [استحلاف]

استخدام دولت

پذیرفتن شخص به خدمت دولت در یکی از ادارات دولتی در مطابقت به احکام قانون.

پښتو: [د دولت استخدام]

استخلاف

جانشین شدن شخصی به عوض شخصی دیگر برای ادای یک مسوولیت، یک وجبیه و یا مستفید شدن از حقوق و امتیازات شخص قبلی.

پښتو: [استخلاف]

استدعا

مرحله اولی مطالبه قضایی که با تقدیم عریضه حقوقی آغاز میگردد.

پښتو: [استدعا]

استدلال

اقامه دلیل برای اثبات دعوی در پیشگاه قضاء. (مراجعه شود به اثبات).

پښتو: [استدلال]

استراق سمع

استماع غیر قانونی و مخفیانه مکالمات اشخاص یا کنترل آن از طریق ضبط غیر مجاز مکالمات تلفونی یا طروق دیگر.

پښتو: [د اودیدو استراق]

استرداد

مطالبه تسلیمی مظنون یا متهم به منظور تعقیب عدلی یا مطالبه ای تسلیمی محکوم به حبس جهت تطبیق جزای محکوم بها میباشد که توسط یک دولت از دولت دیگر بر اساس موافقتنامه که قبلاً عقد گردیده باشد، صورت میگیرد.

پښتو: [استرداد]

استرداد حق

باز گردانیدن دوباره یک حق به مستحق آن.

پښتو: [د حق استرداد]

استرداد حیات

طلب نمودن رد حق حیات یک ملک و یا مامل از شخصیکه آنرا غصب نموده در میعاد قانونی آن.

پښتو: [د حیات استرداد]

استرداد زمین

مسترد نمودن ملکیت غصب شده به مالک اصلی آن.

پښتو: [د ځمکې استرداد]

استرداد مال

پس گرفتن مال محکوم به.

پښتو: [د مال بیرته وړکونه]

استرداد مالیه

اعاده مبلغی که قبلاً بخیث مالیه تادیه گردیده و حین محاسبه ثابت گردد که قابل تادیه نبوده است.

پښتو: [د مالیې استرداد (بهرته وړکړه)]

استرداد مصارف

مسترد شدن وجوه درج شده در تخصیصات و کرایدت آن، به حساب مصارف اداره دولتی از طرف مرجع ذیصلاح.

پښتو: [د لگښت مستردېدل]

استصحاب

ابقای حکم بحالی که هست.

پښتو: [استصحاب]

استصحاب مستقیم

حکم کردن در زمان حامل، به اساس حکمی که در گذشته ثابت بوده است.

پښتو: [مستقیم استصحاب]

استصحاب معکوس

حکم بر واقعه گذشته، به اساس آنچه در زمان حال ثابت باشد.

پښتو: [معکوس استصحاب]

استصناع

مقاوله و تعهدی که مطابق به احکام قانون با اهل صنعت یا پیشه وران راجع به ساختن یک چیز صورت گرفته باشد. پښتو: [استصناع]

استعاره

گرفتن عاریت برای عاریت گیرنده. پښتو: [استعاره]

استعفا

حالتی که کارکن در مطابقت به احکام قانون یا قرارداد معینه طوعاً به اساس درخواست، از وظیفه کنار می‌رود. پښتو: [استعفاء]

استعمال

بکار گرفتن یک شی و یا یک حق. پښتو: [استعمال]

استعمال عادی

استعمال نمودن اشیا و املاک در یک عقد انتفاع، که مردم عادتاً به همانگونه آنرا بکار می‌برند. پښتو: [عادي استعمال]

استعمال عین مرهونه

بکار گیری عینی، که به رهن داده شده است. پښتو: [د مرهون عین پکارول]

استعمال غیر عادی

حالتی که یک شی در عقد عاریت به طریقه غیر از آنچه که بین مردم معمول می‌باشد، استعمال گردد. پښتو: [نا عادي استعمال]

استعمال غیر مشروع

استعمال نمودن اشیا و املاک در یک عقد انتفاع، که مشروعیت شرعی و قانونی نداشته باشد. پښتو: [غیر مشروع استعمال]

استعمال قوه

حالتی که قوای قهریه توسط مؤظفین مربوط بشکل قانونی و یا هم توسط اشخاص یا گروه‌ها بطور غیر قانونی استعمال می‌شود. پښتو: [د خواک کادول]

استعمال مشاع

بکار گیری حصه مال مشاع توسط مالک آن، مشروط بر اینکه به حقوق سایر شرکا ضرر وارد نگردد. پښتو: [د مشاع کادول]

استفاضه

شایع شدن خبری در حدی که موجب ظن و گمان گردد. پښتو: [استفاضه]

استقرا

روشی است به منظور حصول قاعده کلی. پښتو: [استقراء]

استقرار مهر

قرار گرفتن مهر بر ذمه و عهده شوهر. پښتو: [د مهر استقرار]

استقلال

آزادی و صلاحیت عمل دولتها در امور سیاسی و اجتماعی خود اعم از امور داخلی یا خارجی. پښتو: [خپلواکی]

استقلال اراده

تبارز اراده بطور مستقلانه با داشتن اهلیت کامل حقوقی بدون اعمال هر نوع اکراه. (مراجعه شود به اراده). پښتو: [د ارادي استقلال]

استقلال خانونال

استقلالیّت خانونالی حین اجرای وظایف در برابر قوه قضائیه و اجرائیه. پښتو: [د خانونال استقلال]

استقلالیت قضا

حالتی که قوه قضائیه رکن مستقل دولت بوده و در اجراءات خویش صرف تابع احکام قوانین نافذہ کشور میباشد. پښتو: [د قضاء استقلالیت]

استلزامات عقلی

احکامی که عقل به واسطه دستورات شرع آنرا استنباط میکند. پښتو: [عقلی استلزامات]

استماع دعوی

شنیدن دعوی در محکمه با در نظر داشت موضوع و مطابق اصول محاکماتی معین. پښتو: [د دعوی استماع]

استمداد

طلب نمودن معاونت و کمک در اجرای یک امر. پښتو: [استمداد]

استملاک

خارج ساختن جبری ملکیت از تصرف مالک به منظور تأمین منافع عامه از طرف دولت، در بدل تعویض عادلانه. پښتو: [استملاک]

استمهال بانکی

مسدود نمودن کلی و یا قسمی سپرده ها و سرمایه گذاری های عموم در بانک، به منظور حفظ شرایط مالی بعد از انتصاب متولی از طرف بانک مرکزی، برای یک مدت معین. پښتو: [بانکی استمهال]

استناد به مدافعات

تمسک نمودن شخص به دلایل و وسایل قانونی و شرعی که باعث تبرئه وی از انجام یک عمل و یا فعل خلاف و یا پرداخت یک حق دینی یا عینی شده بتواند. پښتو: [مدافعاتو باندي استناد]

استنباط حکم

بدست آوردن یک حکم قضایی و قانونی روی دلایل، قراین و شواهد یک مسئله حقوقی و یا قضیه مطروحه در محکمه از سوی متخصص و یا قاضی صورت میگیرد. پښتو: [د حکم استنباط]

استنطاق

سوال و جواب توسط خارنوال از متهم در مورد اتهام وارده. پښتو: [استنطاق]

استیناف خواهی

آن است که محکوم علیه بر حکم صادره محکمه ابتدائیه قناعت ننموده، شکایت و یا اعتراض خود را به محکمه ولایت تقدیم نماید. پښتو: [استیناف غوښتنه]

استیناف خواهی خارنوال

اعتراض و عدم قناعت خارنوال بر حکم صادره محکمه ابتدائیه در حصه محکوم علیه، در محکمه فوقانی. پښتو: [د خارنوال استیناف غوښتل]

استهلاک

استفاده نمودن یک شی به نحوی که باعث فرسوده شدن و یا از بین رفتن آن گردد. پښتو: [استهلاک]

استیذان

کسب اجازه از شخص و یا محکمه ذیصلاح برای انجام دادن یک عقد، تصرف و امور دیگر حقوقی. پښتو: [استیذان]

اسیر جنگی

فردی که در قبضه دشمن یا در دست خصم میآید.

پښتو: [جنگي اسير]

استيضاح قضایی

وضاحت خواستن هیات قضایی از طرفین دعوی، شهود و اهل خبره در جریان محاکمه. پښتو: [قضائي استيضاح]

استیفاف

متوقف ساختن شخص بغرض تثبیت هویت وی.
پښتو: [استیفاف]

اسقاط اجرت

تنازل نمودن و ساقط گردانیدن پرداخت و اجرت در عقد اجاره.
پښتو: [د اجرت إسقاط]

استیلا

بدست آوردن یک شی.
پښتو: [استیلاء]

اسقاط جنین

عملی که سبب ختم حیات جنین گردد.
پښتو: [د جنین اسقاط]

استیناف خواهی څارنوال

اعتراض څارنوال، بر حکم صادره محکمه ابتدائیه در حصه محکوم علیه.
پښتو: [د څارنوال استیناف غوښتنه]

اسقاط خیار

سقوط خیاری که یا صاحب آن از این حقش بگذرد و یا مدت تعیین شده خیار بسر برسد.
پښتو: [د خیار اسقاط]

استیناف خواهی متهم

اعتراض متهم محکوم علیه، بر حکم صادره محکمه ابتدائیه در یک قضیه جزائی.
پښتو: [د متهم استیناف غوښتنه]

اسکان

ساکن ساختن مجدد بازگشت کننده گان خارجی و یا داخلی یا فراهم سازی زمینه های استقرار کوچیان بطور دایمی
پښتو: [اسکان]

استیناف طلبی

حقی که بر مبنای آن محکوم علیه یا محکوم له بر حکم صادره محکمه ابتدائیه به پیشگاه محکمه استیناف مراجعه می نماید.
پښتو: [استیناف غوښتنه]

اسلحه

وسایل ناریه که توسط آن مهمات بلاثر گاز و باروت و سایر مواد احتراقی مختلف استعمال میگردد.
پښتو: [اسلحه]

استیناف فرعی

امتداد مدت معینه قانونی استیناف خواهی، که به طرف مقابل مستناف داده میشود.
پښتو: [فرعی استیناف]

اسم مستعار

اسمی که شخص آنرا بمنظور مخفی نمودن هویت اصلی خویش در مطابقت به احکام قانون بکار گیرد.
پښتو: [مستعار نور]

اسرار وکالت

رازها و اسراری که از طرف مؤکل به وکیل مدافع بیان میگردد و وکیل مدافع به حفظ آن مکلف میباشد.
پښتو: [د وکالت اسرار]

اسناد اداری

اسنادی که بوسیله ادارات رسمی دولت ترتیب شده باشد.
پښتو: [اداری اسناد]

اسعار

اسناد تجارتي و بانکی که ارزش آن ها به پول های خارجی معین شده باشد.
پښتو: [اسعار]

اسناد تصفیه گمرکی

اسنادی که با درنظرداشت ارزش اموال در گمرکات به کار میرود.
پښتو: [د گمرکی تصفیه سندونه]

اسناد خارجی

اسناد مرتبه توسط اشخاص حقیقی و حکمی خارجی در خارج از کشور. پښتو: [بهرني اسناد]

اسناد سری دولتی

نوشته ها و اطلاعات ثبت و یا ضبط شده مربوط به وظایف دولتی که افشای آن مغایر مصالح دولت و یا مملکت باشد. پښتو: [دولتي پټ اسناد]

اسناد قضایی

اسنادی که بوسیله محکمه ترتیب و صادر شده باشد. پښتو: [قضايي اسناد]

اسپیر

شخصی که در دست دشمنان افتیده باشد. پښتو: [اسپير]

اشارات معموله

اشارات متعارف که توسط اشخاصی که قدرت سخن گفتن را بنابر عوارض طبیعی و یا غیر طبیعی نداشته باشند، غرض افاده انجام عقود و تصرفات از جانب ایشان صورت گرفته، شرعاً و قانوناً قابل اعتبار شناخته میشود. پښتو: [معموله اشاری]

اشاره النص

آنچه از لفظ ثابت شود و سیاق کلام، آن دلالت نکند. پښتو: [اشاره النص]

اشاعه

بخش و نشر گسترده یک موضوع و یا یک اثر، از طریق رسانه های همه گانی. پښتو: [اشاعه]

اشتباه

تصور نادرستی که انسان از امور یا اشیا دارد، یا برداشت نادرست از واقعیت های حقوقی است. پښتو: [اشتباہ]

اشباه وثایق

وارد شدن اشتباه در صحت وثایق.

پښتو: [د وثایقو اشتباہ]

اشتباه حکمی

جهل به وجود حکم یا تصور غیر واقعی از یک حکم قانونی، بر مبنای برداشت نادرست از آن.

پښتو: [حکمي اشتباہ]

اشتباه قهری

اشتباهی که غلبه بر آن ناممکن است.

پښتو: [قهری اشتباہ]

اشتباه موضوعی

اشتباه یا خطا در موضوع؛ مانند برداشتن مال شخص دیگر به تصور اینکه مال خود شخص میباشد. پښتو: [موضوعي اشتباہ]

اشتغال ذمه

موجودیت حق و یا مسوولیتی بر عهده شخص. پښتو: [د ذمی اشتغال]

اشتغال کامل

حالی که در آن تمام افراد دارای توان کار، به دریافت کار مشغول گردند. پښتو: [کامل اشتغال]

اشجار

نباتاتی که دارای ساقه باشند. پښتو: [اشجار وونی]

اشخاص ماهر

اشخاصی که در یک فن معین دارای مهارت مسلکی و حرفوی باشند. پښتو: [ماهر اشخاص]

اشخاص معلومات دهنده

اشخاصی که میتوانند به ارتباط یک عمل جرمی معلومات ارائه نمایند.

پښتو: [معلومات وړکونکي اشخاص]

اشخاص وابسته به بانك

اشخاص دارای سهام ذیصلاحیت یا دارای رتب بانکی در بانك. پښتو: [د بانك مربوطه (وابسته) اشخاص]

اشیای مباح

اشیایی که قبلاً ملک هیچ کس نبوده، شخصی که آن را در حیات خود می آورد، ملک او شناخته می شود. پښتو: [مباح شیان]

اشیای متروکه

اشیایی که مالک از ملکیت آن دست کشیده باشد و ملکیت غیر محسوب شود. پښتو: [ترک شوي شیان]

اشیای مصرف نشدنی

اشیای که میتوان بدون انهدام و نابودی آنرا مورد استفاده مستمر قرار دارد. پښتو: [نه مصرف کېدونکی شیان]

اشیای مغشوشه

اشیایی که در آن غش صورت گرفته باشد.

پښتو: [مغشوشه شیان]

اشیای مکتشفه

اشیاء و آثاری که توسط شخص در زمین و یا جاهای دیگر کشف میشود. پښتو: [کشف شوي شیان]

اشیای منهویه

اشیایی که بزور و عنف گرفته میشود. پښتو: [منهویه شیان]

اشیای استعمالی

اشیایی که با انتفاع مکرر، عین آن باقی می ماند. پښتو: [استعمالي شیان]

اشیای استهلاکی

اشیائیکه مصرف یا استهلاك آن ملازمه فوری یا تدریجی دارد. پښتو: [استهلاکی شیان]

اشیای قیمتی (مال قیمی)

چیزی که نظایر آن از لحاظ نوع باهم متفاوت بوده و عوض یکدیگر استعمال شده نمیتوانند.

پښتو: [قیمتي شیان (قیمی مال)]

اشیای مثلی (مال مثلی)

اشیایی که نظایر آن از لحاظ مثل زیاد بوده و بدون فرق قابل ملاحظه، در عرف عوض یکدیگر استعمال شده میتواند. پښتو: [مثلی شیان (مثلی مال)]

اشیای ممنوع

اشیای و اموالی که حمل و استعمال آن در مطابقت به احکام قانون ممنوع باشد. پښتو: [منع شوي شیان]

اصالتاً

اصطلاحی که معمولاً برای افاده خود شخص به انجام دادن عقود، تصرفات، اقامه دعوی، اعتراض و یا دفاع در محکمه بکار میرود. پښتو: [اصالتاً]

اصالت الظهور

اصالت و اعتبار دادن معنی از ظاهر الفاظ و مبنی بر احتمال دلالت بر معنی خفی آن. پښتو: [د ظهور اصالت]

اصرار قبلی

اتخاذ تصمیم قاطع قبل از انجام جرم مورد نظر، مشروط بر اینکه ناشی از غضب آنی و هیجانات نفسی نباشد. پښتو: [پخوانی اصرار]

اصطلاح توقیفی

نام گذاریهای که نمی توان آنها را تغییر داد. پښتو: [توقیفی اصطلاح]

اصطیاد

ذوالید شخص بالای شی مباح. پښتو: [اصطیاد]

اصل

نسبت قرابت بنیادین شخص که فروع از آن منشعب می‌باشد.
پښتو: [اصل]

اصلاحات ضروری نه‌ری یا جوی

اصلاحات ضروری از قبیل پاک کاری، احداث و ترمیم سربندها و غیره می‌باشد که برای استفاده متمر از سیستم آبیاری ضرور است.

پښتو: [د نه‌رو والی ضروری اصلاحات]

اصل تساوی مجازات

اصلی که همه افراد را در مقابل قانون یکسان می‌پندارد. هر کس در هر مقام و موقعیت مرتکب جرم شود، بدون در نظر داشت موقعیت و مقام تعقیب و مجازات می‌شود.
پښتو: [د جزاگانو د برابری اصل]

اصل تساوی مفاد و ضرر

پیروان این نهادی عقیده بر این است که مجازات هنگامی قابل تطبیق است که مفاد آن بیشتر از ضرر باشد، در صورت تساوی آن، مجازات نباید عملی گردد.
پښتو: [د گټې او نقصان د برابروالی اصل]

اصل حاکمیت اراده

ابراز رای و تبارز اراده در حالت داشتن اهلیت کامل حقوقی. (مراجعه شود به اراده).
پښتو: [د ارادې د حاکمیت اصل]

اصل شخصی بودن مجازات

اصل تطبیق جزا بالای کسی که شخصاً مرتکب عمل جرمی گردیده است.

پښتو: [د جزاگانو د خانگړیتوب اصل]

اصل محلی بودن قوانین

اصلی که بموجب آن در داخل قلمرو کشور، قوانین آن بر اتباع داخلی و خارجی قابل تطبیق می‌باشد.
پښتو: [د قوانینو د خایی توب اصل]

اصلاح

حل منازعه از طریق اقدام یا حسن نیت اشخاص عادل و آگاه که معمولاً به اساس توجیه محکمه و یا مقتضیات عرف و تعامل مردم در خارج از محکمه یا به اساس تقاضای یک طرف و یا طرفین منازعه صورت می‌گیرد.
پښتو: [اصلاح]

اصلاح جنگل

کاربرد شیوه های علمی و فنی به منظور ازدیاد مثمريت و مؤثریت جنگل.
پښتو: [د ځنگل اصلاح]

اصلاح خط

سندی که قبل از صدور حکم محکمه ذیصلاح مبنی بر حل و فصل موضوع مورد اختلاف، بین اصحاب دعوی، تعاطی و به استناد آن فیصله محکمه رسماً ابلاغ می‌گردد.
پښتو: [اصلاح لیک]

اصلاح دعوی

تعدیل، تنقیص و یا تزئید یک مرتبه یی قبل از دوران دعوی توسط طرفین دعوی مبنی بر اینکه برماهیت دعوی و دفاع از حیث زیادت و نقصان تغییر وارد نگردد.
پښتو: [د دعوی اصلاح]

اصناف

پیشه و رانیکه بصورت منفرد یا مشترک فعالیت های تولیدی یا خدماتی واحد را انجام میدهند. پښتو: [اصناف]

اصول محاکمات

مجموع قواعدی که در اختلافات بین طرفین دعوی از طریق محاکم تطبیق می‌گردد. پښتو: [د محاکماتو اصول]

اصول محاکمات جزایی

مجموع قواعدی که در مسایل جزایی از آغاز مرحله کشف الی اصدار و تنفیذ حکم تطبیق و رابطه ارگان های ذیربط را تنظیم مینماید.

پښتو: [د جزائی محاکماتو اصول]

اصول محاکمات مدنی

قواعدی که در اختلافات مدنی ناشی از اعمال حقوقی و حوادث حقوقی که بین اشخاص (حقیقی یا حکمی) از آغاز دعوی الی تنفیذ حکم تطبیق میگردد.

پښتو: [د مدني محاکماتو اصول]

اصول نورمیرگ

اصول چهارگانه که ماخوذ از منشور نورمیرگ بوده و به تعیین مسوولیت جزایی مجرمین جنگی دوران نازی میپردازد.

پښتو: [د نورمیرگ اصول]

اصیل

شخصیکه به نام و به نفع خود امری را انجام میدهد.

پښتو: [اصیل]

اضافت حادث

پیدا شدن تغییرات جدید در موضوع یک عقد، تصرف یا امور دیگر حقوقی.

پښتو: [حادث اضافت]

اضافه رخصتی

رخصتی مریضی که کارکن به صورت متفرق یا مسلسل علاوه بر معیاد رخصتی مریضی، مطابق قانون از آن استفاده مینماید.

پښتو: [اضافه رخصتی]

اضافه کار آمد

اجناس قابل استفاده که تا یک مدت زمان معین، به آن ضرورت احساس نشود.

پښتو: [اضافه کار آمد]

اضافه کاری

کاری که کارکن بنا بر ضرورت و تجویز اداره خارج از وقت رسمی انجام میدهد.

پښتو: [اضافه کاری]

اضطرار

حالت و وضعیت غیر عادی که به سبب آن برخی اموریکه قبلاً شرعاً یا قانوناً جواز نداشته، انجام یافته میتواند.

پښتو: [اضطرار]

اطاق مشوره

اطاقی که هیئت جلسه قضایی بعد از ختم جریان محاکمه به منظور تصمیم گیری و تحریر نص حکم به آنجا می روند.

پښتو: [د مشورې کوطه]

اطاله محاکماتی

طول دادن و به درازا کشاندن جریان رسیدگی محاکمه.

پښتو: [محاکماتي اطاله]

اطلاع

مطلع نمودن ارگانهای با صلاحیت از وقوع جرم.

پښتو: [اطلاع (خبرتیا)]

اطلاع دروغ

اطلاع دادن از حادثه ای به مراجع قضائی یا اداری که اطلاع دهنده به عدم وقوع آن علم داشته باشد.

پښتو: [د دروغو اطلاع]

اطلاع کتبی

اخبار نمودن کتبی طرفین یک قرارداد.

پښتو: [لیکلې شوې اطلاع]

اطلاعیه صحیح

اطلاعیه ایکه صحیح بودن به وسیله دلایل آن در عمل، ثابت میشود.

پښتو: [صحیحه اطلاع]

اظهار نامه گمرکی

سندی که بر مبنای آن شخص تقاضای خود را برای گذاشتن اموال تحت موقف معین یا پروسه گمرکی بیان می دارد.

پښتو: [گمرکی اظهارلیک]

اعاده

بازگشت شی یا حق به مکان اولی آن.

پښتو: [اعاده]

اعاده اعتبار

وصف شخصی، که بعد از افلاس و محجوریت، وضعیت سابق خود را از هر حیث بدست می آورد.

پښتو: [د اعتبار اعاده]

اعاده حبس احتیاطی

امر جدید محقق نسبت به گرفتاری متهم در صورت موجودیت دلایل علیه وی.

پښتو: [د احتیاطی حبس اعاده]

اعاده حیثیت

اعطا و باز گرداندن حقوق و امتیازاتی که به موجب حکم قانون از مجرم به خاطر ارتکاب جرم سلب گردیده است.

پښتو: [د حیثیت بېرته ترلاسه کول]

اعاده حیثیت قانونی

حالتی که به موجب قانون، مدت معینی از محکومیت مجرم گذشته و در طی این مدت، مرتکب جرم جدید نگردیده باشد، به اساس حکم قانون حقوق سلب شده وی باز گردانده میشود. (مراجعه شود به اعاده حیثیت)

پښتو: [د قانون له مخې د حیثیت بېرته ترلاسه کول]

اعاده حیثیت قضائی

حالتی که حقوق و امتیازات سلب شده مجرم در صورت رعایت شرایط پیشبینی شده قانون به موجب حکم محکمه دوباره به شخص اعطا میگردد. (مراجعه شود به اعاده حیثیت).

پښتو: [د قضا له مخې د حیثیت بېرته ترلاسه کول]

اعاره

دادن چیزی به طور عاریت.

پښتو: [اعاده]

اعاله

به عهده گرفتن مسوولیت مبنی بر پرداخت نفقه افراد تحت تکفل شخص.

پښتو: [اعاله]

اعانه

مساعدت بدون عوض که از طرف اشخاص (اعم از حقیقی یا حکمی) به اشخاص مختلف صورت میگیرد. پښتو: [بسپنه]

اعتبار

هر نوع پرداخت یا تعهد به پرداخت مبلغی که به عوض حق بازپرداخت اعطاء شده با پرداخت تکانه، سایر مصارف تضمین شده یا تضمین نشده، هر نوع تضمین صادر شده و خرید اسناد بهادار، قرضه یا سایر اشکال تعهد، پرداخت مبلغی که بطور مستقیم یا توسط یک قیمت خرید تخفیفی تکانه پرداخته شده است. پښتو: [اعتبار]

اعتبار صادراتی

مبلغی که بانک عامل بنابر درخواست خریدار یا فروشنده، جهت گشایش اعتبار اسنادی، صدور ضمانت نامه، پذیرش و ظهنویسی اسناد بهادار، به منظور پرداخت بهای موضوع قرارداد به مصرف میرسد. پښتو: [صادراتی اعتبار]

اعتدا

تجاوز و تنفیذ فعل جرمی، از طرف جانی.

پښتو: [اعتداء]

اعتدا بر حریت

تجاوزی که آزادی شخص را تهدید نماید.

پښتو: [پر حریت باندي اعتداء]

اعتدا بر حیات

تجاوزی که وجود شخص را تهدید نماید.

پښتو: [پر ژوندانه باندي اعتداء]

اعتراض

حالتی که شخص به نحوی، عدم قناعت خود را بر فعالیت یا اجراءات شخص یا اشخاص دیگر دارد. معمولاً در حضور قضاء مطرح میگردد. گاهی بر حکم محکمه و یا یک مرجع رسمی هم اعتراض مطرح شده میتواند. پښتو: [اعتراض]

اعتراض به حکم غیابی

اعتراضی که به حکم محکمه از طرف محکوم علیه غایب در مطابقت به قانون صورت میگیرد. پښتو: [پرغیابی حکم اعتراض]

اعتراض غیر

اعتراضی که از طرف شخص ثالث در مورد حکم محکمه مبنی بر اختلاف طرفین دعوی به ضرر او تمام شده باشد. پښتو: [د غیر اعتراض]

اعتراف

اظهار بیان یک واقعه در حضور شخص ذیصلاح. پښتو: [اعتراف]

اعتراف باطل

اعترافی که بصورت شرعی و قانونی اخذ نشده باشد. پښتو: [باطل اعتراف]

اعتراف غیر قضایی

اعترافی که نزد ارگانهای کشف و تحقیق، در خارج از محکمه صورت میگیرد. پښتو: [غیر قضایی اعتراف]

اعتراف قضایی

اعترافی که در پیشگاه محکمه باصلاحیت صورت گرفته باشد. (رجوع شود به اقرار). پښتو: [قضایی اعتراف]

اعتصاب

امتناع از کار و یا عدم اجرای مکلفیتهای قانونی یا وظیفوی به غرض برآورده شدن اهداف معین. پښتو: [اعتصاب]

اعتصاب عمومی

دست از کار کشیدن کلیه اقدار جامعه یا کارکنان به منظور برآورده شدن یک هدف معین. پښتو: [عمومی اعتصاب]

اعتصاب غیر قانونی

توقف کار از طرف اعضای اتحادیه کارگران بدون دلایل مؤجه. پښتو: [نا قانونه اعتصاب]

اعتیاد

عادت گرفتن شخص به استعمال مواد مخدر و نشه آور، که قانوناً و شرعاً قابل مجازات باشد. پښتو: [اعتیاد]

اعداد متباین

اعدادی که دارای مخرج مشترک نبوده و در بین خود یا به یک عدد سومی قابل تقسیم کامل نباشد. پښتو: [متباین عددونه]

اعدام

آویختن محکوم علیه به دار تا وقت مرگ به اساس حکم محکمه ذیصلاح که به تائید رئیس جمهور رسیده باشد. پښتو: [اعدام]

اعذار (معاذیر)

حالاتی که قانون آنرا تصریح نموده و باعث محو و یا تخفیف مجازات میگردد. پښتو: [اعذار (عذرونه)]

اعذار مقنعه

معاذیری که بر دلایل و شرایط منطقی و معقول استوار بوده، مورد پذیرش محکمه قرار گرفته و تاثیری را در رفع و یا کاهش پرداخت خسارت دارا میباشد. پښتو: [مقنعه اعذار]

اعراض

خرابی زمین ناشی از عدم رسیده گی مالک به آن که در نتیجه زمین خراب گردیده و جزء مباح محسوب گردد. پښتو: [اعراض]

اعسار

مشکلات مالی و تنگدستی. پښتو: [اعسار]

اعسار متروکه

مشکلات موجود در متروکه که باعث تأخیر تصفیه و یا تادیبه برخی دیون از متروکه میگردد.

پښتو: [د متروکې اعسار]

اعطای تضمین

ارایه نمودن ضمانت به یک مرجع قانونی.

پښتو: [د تضمین اعطاء]

اعلام

نشر و پخش موضوعی مبنی بر آگاه ساختن اشخاص از آن. پښتو: [اعلام]

اعلان

نشر و پخش موضوعی از طریق رسانه های همگانی که منتج به نتایج حقوقی گردد. پښتو: [اعلان]

اعلان رغبت شخصی

اعلان علاقه مندی شخصی، نسبت به بدست آوردن یک شی و یا یک حق که به تنهایی بالای غیر حجت شده نمی تواند. پښتو: [د شخصي رغبت اعلان]

اعمال تجارتي

اعمالی که مطابق احکام قانون از طرف اشخاص تجارتي انجام می یابد. پښتو: [سوداگریز اعمال]

اعمال تعرضی

اعمالی که بمقصد تجاوز بر حقوق دیگران صورت بگیرد. پښتو: [تعرضي عملونه]

اعمال خارجی

اعمالی که انسان به وسیله حرکات خود در خارج از خودش، انجام داده و اثرات آن بر دیگران مرتب باشد. پښتو: [خارجي اعمال]

اعمال شاقه

اعمالی که برای محکوم در حین سلب آزادی از طرف محکمه با صلاحیت در مطابقت با احکام قانون تعیین میگردد. پښتو: [شاقه کارونه]

اعمال شرط

اعمال حقوقی که تحقق آن مبنی بر حصول شرط باشد. پښتو: [د شرط اعمال]

اعمال نفوذ

تحمیل خواسته ها و اغراض شخصی یک شخص بالای سایر اشخاص، که اجرای آن مغایر احکام قانون و منافع عامه باشد. پښتو: [د نفوذ اعمالول]

اعنات

اعمال فشاری که ممکن است از طرف قاضی بر شهود آورده شود تا آنها شهادت را بطور واقعی آن ادا کنند. پښتو: [اعنات]

اعور

عیب موجود در وجود مرد یا زن در هنگام عقد، طوریکه طرف دیگر عقد از آن بی اطلاع بوده و اگر آگاه می بود، سبب فسخ آن میگردد. پښتو: [اعور]

اعیان غیر مثلی

اموال و املاکی که مانند و نظیر دیگر آن پیدا نشود. پښتو: [غیر مثلي اعیان]

اغتصاب

اتصال جنسی با زن بدون رضایت وی. پښتو: [اغتصاب]

اغفال غفل

بیابانی که هیچ گونه علایم آبادی در آن دیده نشود. پبنتو: [اغفال غفل]

اغلاق در نص

غامض بودن متن قانونی که از یک متن بیشتر از یک مفهوم افاده گردد. پبنتو: [په نص کې اغلاق]

اغلیبیت شایع

اصطلاحی که معیار شناخت عرف و عادت عام و تعامل مردم محسوب میشود. پبنتو: [شایع اغلیبیت]

افترا

نسبت دادن یک عمل جرمی، خلاف واقعیت به شخصی دیگر. پبنتو: [افتراء]

افراز سهم

مشخص ساختن سهم برای شخص، در متروکه متوفی نظر به استحقاق قانونی وی مطابق احکام قانون. پبنتو: [سهم افراز]

افراز مشاع

تفریق و ازاله وصف اشاعه مال به رضایت شرکاء و یا به حکم محکمه. پبنتو: [د مشاع افراز]

افزودی

اضافه شدن وجه نقدی و یا مقدار جنس معین بر وجه و مقدار معین قبلی، در یک معامله و یا تعهد حقوقی. پبنتو: [افزودی (زیاتوالی)]

افشای اسرار دولتی

عملی که شخص منحیث وظیفه، مکلف به حفظ اسرار است و آنرا افشا نماید. پبنتو: [د دولتي اسرارو افشا کول]

افشای اسرار مسلکی

افشای اسرار شخص توسط دوکتوران و سایر اشخاصیکه به اساس شغل و حرفه خود محرم اسرار میباشند. پبنتو: [د مسلکي اسرارو افشاء]

افشای اسرار

افشای سری از اسرار که شخص افشاء کننده آن را از لحاظ وظیفه، کسب یا پیشه، صنعت، فن و یا به لحاظ طبیعت کار خود بدست آورده باشد. پبنتو: [د رازونو افشاء کول]

افکار عامه

مجموع طرز تفکر عمومی اجتماعی. پبنتو: [عامه افکار]

افلاس تدلیلی

افلاسی که به سبب سوء نیت و غش بمیان میاید. پبنتو: [تدلیلي افلاس]

افلاس تقصیری

افلاسی که به سبب اهمال فاحش و خطاء بمیان میاید و در آن سوء نیت شرط نمیشد. پبنتو: [تقصيري افلاس]

افلاس غیر ارادی

افلاسی که در نتیجه تقاضای دینی که میخواهد معاملات مدیون تصفیه گردد، بروز نماید. (مراجعه شود به افلاس) پبنتو: [غیر ارادي افلاس]

اقارب محرم

اقاربی که نکاح شخص با آنها جواز نداشته باشد. پبنتو: [محرم اقارب]

اقاله

زوال قرارداد یا عقد لازم به اساس موافقه طرفین عقد. آنرا تفاسخ و تقایل نیز می نامند. پبنتو: [اقاله]

اقامتگاه

رابطه مادی حقوقی که شخص را بدون توجه به تابعیت، به قسمتی از خاک یک دولت پیوند می دهد. یا به اقامتگاه محلی است که مقرر قانونی شخص را تشکیل میدهد. پښتو: [استوگنځی]

اقامتگاه اجباری

اقامتگاهی که از طرف قانون برای بعضی از اشخاص بنا بر علت و وابسته گي آنها به یک دیگر و یا شغل خاصی که دارند، تعیین میشود. پښتو: [اجباري (تبعي) استوگنځی]

اقامتگاه اختیاری

اقامتگاهی که شخص واجد اهلیت به اراده و میل خود تعیین نموده و میتواند برای اجرای یک عمل معین قانونی در مطابقت با احکام قانون از آن استفاده نماید. پښتو: [اختیاري استوگنځی]

اقامتگاه اشخاص حکمی

محلی که در آنجا اداره مرکزی اشخاص واقع باشد. پښتو: [د حکمي اشخاصو استوگنځی]

اقامتگاه تعیین شده

رهایش گاهاییکه سیاحان در آن اقامت میدارند و شامل محلات ذیل است:
۱- مهمانخانه (هوتلها)؛
۲- ویلاق (ویلا)؛
۳- نماینده گي های مسافرتی؛
۴- مناطق سیاحتی. پښتو: [ټاکل شوی استوگنځی]

اقامتگاه خاص یا قراردادی

اقامتگاهی که شخص برای بعضی امور (در مطابقت به احکام قانون) در محل معین تعیین می نماید. پښتو: [خانگړی یا قراردادی استوگنځی]

اقامتگاه عام

اقامتگاهی که مربوط به کلیه حقوق مدنی و تعهدات شخص میباشد. پښتو: [عام استوگنځی]

اقامه

اجراآت راه اندازی دعوی به پیشگاه قضا. پښتو: [اقامه]

اقامه دعوی جزایی

حالتی که مطابق به احکام قانون برای څارنوال فراهم شده تا در صورت موجودیت دلایل کافی الزام، دعوی خویشرا بالای متهم در پیشگاه محکمه اقامه نماید. پښتو: [د جزائي دعوی اقامه کول]

اقتباس

اخذ مطالب و موضوعات از کتب یا سایر مراجع علمی و تدوین آن بشکل یک رساله یا کتاب. پښتو: [اقتباس]

اقتباس مجرد

اقتباسی که موضوع آن بیک مآخذ محدود باشد. پښتو: [مجرد اقتباس]

اقتباس مرکب

اقتباسی که موضوع آن به چندین مآخذ ارتباط داشته باشد. پښتو: [مرکب اقتباس]

اقتران

یکجا و نزدیک شدن دو چیزی که قبلاً از هم جدا بوده اند. در موضوعات عقود استعمال میگردد. پښتو: [اقتران]

اقتضاء النص

آنست که لفظ جهت صحت مفهوم خود ایجاب آنرا نماید. پښتو: [اقتضاء النص]

اقتضا

حالتی که نیازمند یک برخورد مناسب در ارتباط یک موضوع باشد. پښتو: [اقتضاء]

اقتضای احوال

در نظر گرفتن شرایط یک شخص و یا جوانب یک مسئله حقوقی. پشتو: [د احوالو اقتضاء]

اقتضای عرف منطقه

آنچه که نسبت به عرف متداول مردم یک محل، درباره یک مسئله بخصوص مرعی می‌باشد.

پشتو: [د سیمې (محل) د عرف اقتضاء]

اقدام رسمی

هر تصمیم یا اقدام که از طرف مقام دولتی درباره مسایل یا منازعات و یا اجراءات حقوقی، در مطابقت به احکام قانون صورت گیرد. پشتو: [درسمي اقدام]

اقدامات امنیتی عینی

اقدامات دفاع جامعه در برابر بعضی اشیاء، که ممکن است خطرهای برای آن پدید آورد.

پشتو: [عيني امنيتي اقدامات]

اقدامات تامینی

تدابیری که محاکم برای جلوگیری از تکرار جرم در مورد مجرمین اتخاذ می کند. پشتو: [تأميني اقدامات]

اقدامات درمانی

نگهداری مجرمین معتاد در مراکز صحتی، به منظور تداوی آنها. پشتو: [درماني تدبيرونه]

اقدامات مراقبتی

مراقبت مجرمین، در محیط خاص و بعضاً در خارج از زندان به منظور جلوگیری از تکرار جرم.

پشتو: [مراقبتي اقدامات]

اقرار

اخبار شخص نسبت به حق غیر بالای خودش در حضور محکمه. پشتو: [اقرار]

اقرار به بنوت

اثبات نسبت طفل به اعتراف شخص من حیث پدر بودنش. پشتو: [په بنوت باندې اقرار]

اقرار به جرم

پذیرش انتساب جرم نسبت به خود و قبول ارتکاب جرم در حضور محکمه. پشتو: [اقرار په جرم]

اقرار به مجهول

بیان شخص نسبت به الزام وی از موجودیت حق دینی و یا عینی نامعلوم بر ذمه وی در محضر قضاء.

پشتو: [مجهول باندې اقرار]

اقرار به نسب

اقرار پدر به فرزند و اقرار فرزند به پدر.

پشتو: [په نسب اقرار]

اقرار به نسب غیر مجهول النسب

اقرار به آنچه که از اصل متفرع گردیده است.

پشتو: [په غیر مجهول النسب اقرار]

اقرار خاص

اقراری که مقرر راجع بیک چیز خاص و معین اقرار نماید. (مراجعه شود به اقرار). پشتو: [خاص اقرار]

اقرار شفاهی

اقراری که به طریق بیان شفاهی صورت گیرد. پشتو: [په خوله اقرار]

اقرار عام

آنست که شخص راجع به تمام دارائی خود اقرار نماید. (مراجعه شود به اقرار). پشتو: [عام اقرار]

اقرار کتبی

آن نوع اقراری که به طریق تحریری صورت گیرد. پشتو: [لیکلی اقرار]

اقرار مرتبط

اقراری که از دو یا چند جزء مرتبط به یکدیگر تشکیل شده باشد. پښتو: [مرتبط اقرار]

اقراض

موافقت شخص در پرداخت شی یا مبلغی به عنوان قرض. پښتو: [اقراض]

اقساط دورانی

اقساطی که بشکل نوبتی قابل پرداخت باشد.

پښتو: [دورانی قسطونه]

اقطاع

قطعه بندی زمین جهت واگذاری به اشخاص به منظور زراعت و یا اعمار منزل. پښتو: [اقطاع]

اکتساب حق

بدست آوردن حقوق ذاتی (فردی) معین.

پښتو: [د حق اکتساب]

اکتساب غیر قانونی

بدست آوردن مالی که اصلاً شخص بدست آورنده مستحق قانونی و شرعی آن نباشد.

پښتو: [پغیر له قانون څخه اکتساب]

اکثریت قاطع آرا

حالتی که بطور تقریبی شصت و یک فیصد آرا را تشکیل میدهد. پښتو: [د زایو غوڅ اکثریت]

اکثریت مطلق آرا

حالتی که در آن پنجاه یا اکثریت ساده فیصد آرا جمع یک رای را تشکیل می دهد.

پښتو: [د رایو مطلق اکثریت]

اکراه

اعمال فشار مادی و معنوی غیر قانونی که بر خلاف رضا و میل، شخصی را به انجام عمل جرمی وا دار کند.

پښتو: [اکراه]

اکراه تام

تهدید به خطر عمده جسمی و یا مالی. پښتو: [تامه اکراه]

اکراه مادی

اکراهی که فشار عملاً و ماداً موجود بوده و متوجه جسم انسان، اموال و دارایی وی باشد. (مراجعه شود به اکراه).

پښتو: [مادی اکراه]

اکراه معنوی

اکراهی که فشار عملاً و ماداً موجود بوده و متوجه جسم انسان، اموال و دارایی وی نبوده بلکه حیثیت، وقار و آبروی وی را تهدید مینماید. (مراجعه شود به اکراه).

پښتو: [معنوی اکراه]

اکراه ناقص

اکراهی که در آن تهدید به خطر عمده جسمی و یا مالی موجود نباشد. پښتو: [ناقصه اکراه]

اکسپرت (ماهر مسلکی)

اشخاصی که با استفاده از تجارب مسلکی و فنی خویش معلومات داده و در فن مخصوص شان در محضر محکمه توضیحات میدهند. پښتو: [اکسپرت (ماهر مسلکی)]

اکسپرتیز

عملیه تحقیقی که توسط دانش و معلومات خاص مسلکی انجام داده میشود. پښتو: [اکسپرتیز]

اگریمت اعتماد نامه

نامه رسمی مقامات عالیه که ماموریت سفرا و مامورین عالی رتبه دیپلماتیک را از سوی کشورش به کشور محل ماموریت تضمین و تأیید مینماید.

پښتو: [اگریمت (اعتبار لیک)]

البسه

هر آنچه که شخص می پوشد.

پښتو: [البسه]

التباس

پنهان کردن یک موضوع در اثنای انجام یک معامله حقوقی.

پښتو: [التباس]

التزامات ثابت

تعهدات معینی که در یک عقد اجاره بین عاقدین وجود میداشته باشد.

پښتو: [ثابت التزامات]

التصاق

پیوست و یکجا شدن دو چیز به اثر عوامل طبیعی یا غیر طبیعی.

پښتو: [التصاق]

التوا

حالتی که شخص دین را نپرداخته و به تأخیر میاندازد.

پښتو: [التوا]

الحاق

پیوست ساختن دو چیز مادی بشمول پیوست شدن دولت به یک تعهد و قرارداد بین المللی.

پښتو: [الحاق]

الصاق کننده

شخصی که در وقوع یک امر غیر مشروع من حیث رابط در ارتباط دادن شی ممنوعه از یک منبع و یا شخص اصلی به شخص و یا موارد دیگر نقشی را ایفاء نموده باشد.

پښتو: [الصاق کوونکې]

الغای

بطلان مجموع یا قسمتی از یک قانون، حکم و یا هر سند حقوقی دیگر و تجرید آن از قوت الزامی. (مراجعه شود به الغای صریح و ضمنی)

پښتو: [الغای]

الغای صریح

هر گاه قانون لاحق (قانون جدید) وضع گردد و در متن صریحاً از الغاء قانون سابق تذکر به عمل آمده باشد.

پښتو: [صریحه الغاء]

الغای ضمنی

حالتی که قانون جدید بدون ذکر مراتب الغاء، در مخالفت با نصوص سابقه قرار گیرد و مواد قانون قبلی را بی اعتبار سازد.

پښتو: [ضمنی الغاء]

الغای تخصیصات

لغو صلاحیت های بودجوی مبنی بر ختم سال مالی.

پښتو: [د تخصیصاتو الغاء]

الفاظ جمع

الفاظی که مبتنی بر افراد بوده و بر بیش از دو نفر دلالت کند.

پښتو: [د جمعې الفاظ]

الفاظ حصر

الفاظی که حکم را از غیر منصوص علیه نفی میکند.

پښتو: [د حصر الفاظ]

الفاظ صریح

الفاظی که بغیر از معنی ای که در عرف و لغت استعمال میگردد، احتمال معنی دیگری را نداشته باشد.

پښتو: [صریح الفاظ]

القاح

یکجا گردانیدن ژن های مؤنث و مذکر در حیوان و نبات جهت تقویت و تکاثر نسل و نوع آن.

پښتو: [القاح]

امارات قانونی

نشانه هایی که قانون آنرا دلیل بر امری قرار داده باشد. (مراجعه شود به اماره).
پښتو: [قانوني امارات]

اماره

اوضاع و احوالی که مطابق به حکم قانون، یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته میشود.
پښتو: [اماره]

اماره فراش

نشانه و قرینه هم بستر شدن با همسر و یا یک زن.
پښتو: [د فراش اماره]

اماطه

ازاله و از بین بردن.
پښتو: [اماطه]

اماکن خاص

اماکنی که بدون اجازه صاحب آن، شخص دیگری حق دخول در آن را ندارد.
پښتو: [خاص ځایونه]

اماکن عمومی

مکان های که هر شخص میتواند با رعایت مقررات ذریبط در آن ها عبور و مرور نماید.
پښتو: [عمومي اماکن]

امانت

عقدی که چیزی نزد امین جهت حفاظت گذاشته میشود.
پښتو: [امانت]

امانت انتقالی مشروط

سند یا مالیکه از طرف یک شخص به شخص دیگری سپرده می شود تا آن را به شخص ثالث در صورت اجرای تعهدات معینه اش بدهد.
پښتو: [مشروط انتقالی امانت]

امانت خاص

امانتی که به نفع غیر با قصد و رضای مالک صورت گیرد. (مراجعه شود به امانت).
پښتو: [خاص امانت]

امانت عامه (قانونی)

تأمیناتی که بدون مداخله مالک، قانون آنرا مشروع دانسته باشد.
پښتو: [عامه قانونی امانت]

امانت قانونی

امانتی که به اساس قانون بمیان آمده باشد. (مراجعه شود به امانت).
پښتو: [قانوني امانت]

امانت محض

امانتی که مالک مالی را برای نگهداری نزد شخص امین بگذارد. (مراجعه شود به امانت).
پښتو: [محض امانت]

امانت معاوضی

امانتی که در نتیجه عقد معاوض بمیان آمده باشد. (مراجعه شود به امانت).
پښتو: [معاوضوي امانت]

امانت میعادی

امانت بانکی که تنها بعد از یک اخبار قبلی اعاده شده بتواند.
پښتو: [میعادي امانت]

امتناع از اجرای عمل

خودداری از اجراء کاری، که مدیون تعهد نموده تا آنرا بسر برساند.
پښتو: [د عمل له ترسره کولو څخه ډډه]

امتناع قاضی

حالتی که در صورت موجودیت اسبابی که در قانون ذکر گردیده، قاضی باید از شرکت در قضیه مطروحه نزد محکمه امتناع ورزد.
پښتو: [د قاضي امتناع]

امحای سند

پاک نمودن و از بین بردن جمله، کلمه، حرف یا عدد در یک نوشته طوریکه نتوان به آن پی برد.
پښتو: [د سند امحا]

امر

قول قابل بدیگری برسیبیل استعلاء به صیغه طلب. پښتو: [امر]

امر آمر قانونی

امری که توسط آمر باصلاحیت به منظور اجرای عملی صادر می‌گردد. پښتو: [د قانونی آمر امر]

امر به حضور

خواستن متهم به حضور، در پیشگاه محقق در وقت معین. پښتو: [د حاضریدلو امر]

امر به رهایی متهم

امری که څارنوال بنا بر عدم موجودیت دلیل، به حاله دوسیه به محکمه و رهایی متهم صادر مینماید. این امر مشمول اسباب میباشد. پښتو: [د متهرد خلاصون امر]

امر حفظ دوسیه

امری که در صورت عدم موجودیت دلایل کافی الزام از طرف څارنوال برای حفظ دوسیه صادر می‌گردد. پښتو: [د دوسیه د حفظولو امر]

امر گرفتاری

امری که از طرف څارنوال به تائید محکمه باصلاحیت به منظور گرفتاری شخص حقیقی و احضار وی در پیشگاه محقق صادر می‌گردد. پښتو: [د گرفتاری امر]

امضا

نوشتن اسم و یا تخلص یا علایم خاص روی کاغذ که به موجب آن شخص، صاحب حقوق و تکالیف می‌گردد. پښتو: [لاسلیک]

امضاء بر حکم

امضاء کردن حکم از طرف محکمه صادر کننده؛ در غیر آن حکم باطل میباشد. پښتو: [پر حکم باندې لاسلیک]

امن عامه

حالی که در آن نظام حقوقی دولت، حقوق و آزادی های اساسی مردم، کرامت انسانی، سلامت جسمی و مالی اشخاص حفظ می‌گردد. پښتو: [عامه امن]

اموال افغانی

اموالی که در قلمرو افغانستان استحصال یا تولید گردیده و این کشور بچیث منشأ اموال شناخته شود. پښتو: [افغانی اموال]

اموال بازگشتی

اموال افغانی و غیر افغانی که بعد از ترخیص و صدور دوباره به قلمرو گمرکی کشور وارد گردیده باشد. پښتو: [د اکرخېدلي مالونه]

اموال تعلیقی

اموالی که تحت پروسه تعلیق قرار گرفته باشد. پښتو: [تعلیقې مالونه]

اموال حاضر

اموالی که حکماً و یا ماداً در اثنای تقسیم میراث و یا مجرای و حسابی در تعهدات حقوقی موجود محسوب گردد. پښتو: [حاضر مالونه]

اموال دولت

اموالی که به اساس قانون مطلقاً از دولت بوده و تملک آن به اساس مرور زمان جواز ندارد. پښتو: [د دولت شتمني]

امور ذاتی

تقرر، تبدل، ترفیع، تعدیل رتبه، تقاعد، رفع تقاعد، اعطای موافقه، قبولی استعفا تمدید خدمت کارکنان اداره. پښتو: [ذاتی چارې]

اموال سریع الفساد

اموالی که ماهیت خود را بزودی از دست داده، ضایع گردیده و یا نگهداری آن ایجاب مصارف را نماید. پښتو: [سریع الفساد مالونه]

اموال عامه

اموالی که مالک آن عموم مردم بوده و دولت متصدی خدمات آن میباشد. پښتو: [عامه مالونه]

اموال غیر افغانی

اموالی که افغانستان بحیث منشأ آن شناخته نشده و در قلمرو کشور استحصال یا تولید نگردیده باشد. پښتو: [غیر افغانی اموال]

اموال غیر منقول

اموالی که انتقال آن ممکن نبوده و اگر ممکن شود به ماهیت آن صدمه وارد میگردد. پښتو: [غیر منقول مالونه]

اموال مجهول المالك

اموالی که مالک اصلی و واقعی آن معلوم نباشد. پښتو: [مجهول المالك مالونه]

اموال منقول

اموالیکه انتقال آن از یکجا به جای دیگر بدون تغییر ممکن باشد و در حین انتقال به ماهیت آن صدمه نرسد. پښتو: [منقول اموال]

اموال موقوف

اموالی که مالک معین و مشخص نداشته، بلکه برای تبرع و امور خیریه و یا هم استفاده عامه مورد کاربرد و یا انتفاع قرار داشته باشد. پښتو: [موقوف مالونه]

اموال و خدمات مضر

اموال و خدمات مستهلکه ای که به مستهلکین آن و به جامعه بطور کل مضر میباشد. پښتو: [زیانمنوونکې مالونه او خدمتونه]

اموال و دارایی نا مشروع

دارایی های که از طریق ارتکاب جرم و یا اعمال نامشروع تحصیل شده باشد. پښتو: [نا مشروع پانگه او اموال]

امومت

رابطه بین مادر و اولادش. پښتو: [امومت]

امید به حق

انتظاری که اگر حوادث به ترتیب معینی دوام کند، امکان آن وجود دارد که شخص صاحب حق گردد. پښتو: [حق ته امید]

امین

شخصیکه مال امانت را نگهداری میکند. پښتو: [امین]

اناطه

مرتبط بودن یک امر قضایی با دیگران. پښتو: [اناطه]

انتاج

فعالیت های اقتصادی که منتج به تولید محصولات صنعتی یا زراعتی گردد. پښتو: [انتاج]

انتحار

شخصیکه به کشتن نفس خود مبادرت ورزد و یا هم روح خود را خودش ذریعۀ یک فعل مادی نابود نماید. پښتو: [انتحار]

انتحار عادی

حالتی که شخص سبب مرگ خود شود و یا به کشتن خود مبادرت ورزد. پښتو: [عادي انتحار]

انتخابات

رأی دادن و انتخاب کردن فرد یا افرادی برای پیشبرد اموری و یا نهاد معین. پښتو: [انتخابات (ټاکنې)]

انتخابات صنفی

انتخاباتی که در هر حوزه انتخابی، اشخاصی که صنف یا طبقه معینی را تشکیل میدهند، حق تعیین وکیل یا نایب را داشته باشند. پښتو: [صنفي ټاکنې]

انتخابات غیر مستقیم

انتخاباتی که مردم توسط نماینده های منتخب شان کاندیدای خود را انتخاب مینماید.

پښتو: [نا مستقیمي ټاکنې]

انتخابات فردی

انتخاباتی که در هر حوزه انتخابی، یک نماینده انتخاب می شود و هر انتخاب کننده یک رأی میدهد.

پښتو: [فردي ټاکنې]

انتخابات مستقیم

انتخاباتی که مردم مستقیماً بدون کدام واسطه اشتراک و کاندیدای مورد نظر خویش را انتخاب مینمایند.

پښتو: [نیغ په نیغه ټاکنې]

انترپول

نام سازمان پولیس بین المللی میباشد. پښتو: [انترپول]

انتشار حکم

نشر حکم، در رسانه های همگانی مشروط براینکه در نص حکم به آن تصریح شده باشد.

پښتو: [د حکم نشر]

انتصاب متولی

تعیین شخص حقیقی واجد شرایط از طرف مرجع ذیصلاح در یک دوره معین به منظور مواظبت و کنترل از دارایی دفاتر و اسناد مربوط به اشخاص حقیقی و حکمی. پښتو: [د متولي انتصاب]

انتفاع

منفعت در عین، دین و حقوق مالی. پښتو: [انتفاع]

انتفاع عین مرهونه

نفع برداشتن از یک ملک عینی گرو شده.

پښتو: [له مرهونه عین څخه د گټې پورته کول]

انتقال به منظور تمثیل ارتکاب جرم

انتقال متهم از طرف خانونال به منظور تمثیل کردن جرم، در صورتیکه متهم معترف باشد.

پښتو: [د جرمد ارتکاب د تمثیل په موخه انتقال]

انتقال تخصیصات

انتقال وجوه مصرف ناشده با در نظر داشت صلاحیت بودجوی در سال مالی بعدی.

پښتو: [د تخصیصاتو لېږدول]

انتقال حدود

عملی که در آن حد از یک مکان به مکان دیگر منتقل گردد.

پښتو: [د حدودو انتقال]

انتقال حيازت

انتقال سرپرستی و نگهداری مال و ملک تحت حيازت شخص، به شخص دیگر در عقود و تصرفات ایکه حيازت را مطابق احکام و شرایط قانونی آن ایجاب مینماید. پښتو: [د حيازت انتقال]

انتقال خارجی پول

انتقال پول خارج از قلمرو یک کشور معین.

پښتو: [د پیسو بهرنی لېږدول]

انتقال داخلی پول

انتقال پول در داخل قلمرو معین یک کشور. پښتو: [د پیسو داخلي (کوډنی) لېږدول]

انتقال دعوی

حالی که دعوی از یک محکمه در محکمه دیگر، مطابق به احکام قانون انتقال مینماید.

پښتو: [د دعوي انتقال]

انتقال زمین

انتقال قطعی و یا مؤقت زمین از طرف مالک به رویت سند ملکیت، توسط محکمه محل عقار در بدل محصول. پښتو: [د ځمکې لېږدول]

انتهای عاریت

بسر رسیدن مدت معین عقد عاریت. (مراجعه شود به عاریت). پښتو: [د عاریت پای]

انتهای عقد کار

بسر رسیدن مدت معینه عقد کار.

پښتو: [د کار د عقد پای]

انتهای مدت باغبانی

بسر رسیدن مدت معینه عقد باغبانی.

پښتو: [د باغوانی د مودې پای]

انتهای مضاربت

بسر رسیدن موعد معینه مضاربت، فوت یکی از طرفین عقد و یا هم ختم موضوع آن.

پښتو: [د مضاربت پای ته رسیدل]

انتهای وکالت

پایان یافتن وظیفه وکالت در مطابقت به احکام قانون. (مراجعه شود به وکالت). پښتو: [د وکالت پای]

انجمن وکلای مدافع

جمعیتی که در مطابقت به احکام قانون، برای تنظیم امور وکلای مدافع تأسیس میگردد.

پښتو: [د مدافعو وکیلانو ټولنه (انجمن)]

انحراف اخلاقی

عمل خلاف اخلاق اجتماعی. پښتو: [اخلاقي انحراف]

انحلال ازدواج

قطع رابطهٔ زوجیت در مطابقت به احکام قانون. پښتو: [د واده انحلال]

اندازهٔ مجازات

بدان معنی که مجازات باید متناسب به جرم باشد.

پښتو: [د جزاء اندازه]

اندوخته سرمایه

پس انداز راکدی که در اوقات ضرورت از آن استفاده بعمل می آید. پښتو: [ذیرمه]

انسان شناسی جنایی

علمی که موضوع آن علم الحیات و تشریح جسمانی مجرمین است. پښتو: [جنائي انسان پېژندنه]

انسلاک قضایی

سندی که از طرف رئیس جمهور برای اشخاص واجد شرایط قضا رسماً تفویض میگردد.

پښتو: [قضايي انسلاک]

انشای حق

ایجاد آنچه که قبلاً وجود نداشته باشد.

پښتو: [د حق انشاء]

انشآت

تأسیساتی که قبلاً وجود نداشته و تازه ایجاد شده باشد. پښتو: [انشآت]

انصراف

حالی که شخص ذیحق صریحاً از ادعای خود و خساره ایکه برای او عاید گردیده، قبل از اقامه دعوی منصرف گردد. پښتو: [انصراف]

انصراف از عقار

صرف نظر نمودن شخص حقیقی و یا حکمی، از ادعای خریدن، تصرف و استحقاق در یک عقار.

پشتو: [د عقار خخه انصراف]

انصراف از نامزدی

برگشت هر یک از نامزدها از وعده شان مبنی بر ازدواج با همدیگر در آینده

پشتو: [له کوژدې خخه تهریدل]

انطباق قوانین

مطابقت اسناد تقنینی و قوانین با احکام قانون اساسی و سایر قوانین نافذه.

پشتو: [د قوانینو انطباق]

انعام

پرداخت رضاکارانه که در بدل یک خدمت صورت میگیرد.

پشتو: [انعام]

انعطاف بودیجه

اصلاح ارقام تخمین شده در بودیجه مبنی بر رعایت موازین قانونی.

پشتو: [د بودیجې انعطاف]

انعقاد

تعلق و ارتباط هر یک از ایجاب و قبول به همدیگر که بوجه مشروع صورت گیرد.

پشتو: [انعقاد]

انفجار

عملیه فزیکیه که در نتیجه شارت شدن مالیکول های مخصوص ماده منفجره باعث تخریب میگردد.

پشتو: [چاودنه]

انفساخ

حالتی که از اثر آن عمل حقوقی بدون اراده طرف یا طرفین از بین میرود.

پشتو: [انفساخ]

انفصال از وظیفه

وضعیتی که موظفین خدمات عامه به موجب حکم قطعی محکمه برای مدت معین یا دایم از اشتغال خدمت دولتی محروم شده اند.

پشتو: [له وظیفې خخه انفصال]

انفصال جنین

جدا شدن و خروج جنین از رحم و بطن مادر.

پشتو: [د جنین انفصال]

انفکاک رهن

جدا ساختن شی مرهونه به حقوق مرتب بر آن از حق دیگر.

پشتو: [د رهن انفکاک]

انقراض

ختم شدن امری بصورت طبیعی یا غیر طبیعی.

پشتو: [انقراض]

انقضای رهن رسمی

بسر رسیدن مدت معینه عقد رهن و پرداخت دین از طرف مدیون رهن دهنده، به داین رهن گیرنده.

پشتو: [د رسمي گروي پای ته رسېدل]

انقضای حق منفعت

پایان یافتن صلاحیت قانونی شخص نسبت به عقدی که موضوع آن انتفاع باشد.

پشتو: [د منفعت د حق انقضا]

انقضای متولیت

ختم دوره تعیین شده متولی، به اثر تصمیم مرجع ذیصلاح و یا تمدید آخرین دوره متولی، در مطابقت با احکام قانون.

پشتو: [د متولیت تهریدل (انقضاً)]

انقضای موعد

سپری شدن موعد انجام تعهد یا مدت مقرر شده قانونی میباشد.

پشتو: [د موعد انقضا]

انقضای موعده دین

انقضای مدتی که قانوناً برای تادیه تعیین شده است.
پښتو: [د دین د انقضاء موده]

انقطاع

پایان یافتن یا اختتام بخشیدن یک امر، بشمول سلسله قوم و یا نسب که دوام آن نیز محتمل باشد. پښتو: [انقطاع]

انقطاع تعهد

پایان دادن یک تعهد قراردادی قبل از تکمیل و یا انجام آن.
پښتو: [د تعهد انقطاع]

انقطاع رابطه فعل جانی

حالتی که در آن بین فعل و نتیجه فعل مرتکب، حایلی پیدا میشود و آنرا قطع مینماید، در صورت منقطع شدن اثر فعل، مسوولیت منتفی میگردد.
پښتو: [د جانی د فعل اړیکې قطع کېدل]

انقطاع مرور زمان

بسر رسیدن میعادی که در موضوعات مختلف حقوقی، اصل مرور زمان به اساس قانون در آنها تحقق یافته میتواند.
پښتو: [د مرور زمان انقطاع]

انکار

نفی کردن، نپذیرفتن و تکذیب کردن امری.
پښتو: [انکار]

انکار از سند

حالتی که در آن سندی علیه یک شخص ابراز شود و او مهر، امضاء یا اثر انگشت منتسب بخود در آن سند را نفی کند و آنرا از خود نداند. پښتو: [له سند نه انکار]

انکشاف جنگل

توسعه ساحه یک جنگل با کاربرد اساسات علمی، فنی و اقتصادی.
پښتو: [د ځنگل پرمختیا]

انگشت شناسی

علمی که خطوط و نقوش انگشتان را طبقه بندی نموده، برای تثبیت هویت اشخاص و کشف مجرمین بکار برده میشود.
پښتو: [گوت پیژندنه]

انگشت نگاری

روشهای معمول و مهم ذی قیمت در پولیس علمی که از آن در تشخیص هویت حقیقی افراد، مجرمین، مظنونین، اجساد مجهول الهویه و شناسائی مرتکبین جرم استفاده میشود.
پښتو: [گوت لیکنه]

انگیزه

حالتی روانی که مرتکب را به ارتکاب جرم می کشاند.
پښتو: [انگېزه]

انگیزه دنی

انگیزه ایکه عرفاً و قانوناً نامشروع میباشد. (رجوع شود به انگیزه).
پښتو: [ناوړه انگېزه]

انگیزه جرمی

قوه محرکه قوی که شخصی را به انجام دادن یک عمل جرمی سوق میدهد.
پښتو: [جرمی انگېزه]

انوټ

صفت مؤنث بودن.
پښتو: [انوټ]

انهار عامه

انهار آبی که مربوط یک شخص نبوده مورد استفاده عام مردم قرار داشته باشد.
پښتو: [عامه انهار]

انهدام

چه نمودن یک ساختمان.
پښتو: [انهدام]

اوراق تحقیق

اوراقی که داخل دوسیه بوده و محتوای آن مربوط به قضیه و متهم میباشد.
پښتو: [د تحقیق پاڼې]

اوسط بیلائس الزامی روزانه

مجموع عواید روزانه دارایی های واجد شرایط، که جهت تأمین ذخایر الزامی در بانک نگهداشته می شود. پښتو: [د ورځنی الزامی بیلائس اوسط]

اوصاف عقد

مجموعه خصوصیات شکلی و ماهوی یک عقد مطابق قانون و تعامل. پښتو: [د عقد اوصاف]

اوقاف مشتات

وقفی که بدون مداخله اداره اوقاف از طرف متولی اداره میشود. پښتو: [اوقاف مشتات]

اوقاف مضبوطه

وقفی که به جهتی از جهات خیر باشد، بدون آنکه متولی واحد باشد. پښتو: [مضبوط اوقاف]

اولاد ظهور

اولادی که از صلب خود شخص باشد.

پښتو: [د ظهور اولاد]

اولاد مادر

خواهران و برادرانی، که توسط مادر به میت منسوب می گردند. پښتو: [د مور اولاد]

اهانت

گفتار یا رفتار تحقیر آمیز که شخص نسبت به دیگری بکار می برد. پښتو: [اهانت]

اهانت تهدیدی

تهدیدی که باعث توهین شخص میگردد.

پښتو: [تهدیدی اهانت]

اهل تبرع

شخصی که بر علاوه داشتن ظرفیت تبرع دارای اهلیت قانونی و شرعی نیز باشد. پښتو: [د تبرع اهل]

اهل خبره

کسی که در موضوعات معین از علم و تجربه لازم برخوردار بوده و نظر او به سببی از اسباب حکم پنداشته شود. یا اشخاصیکه در یک موضوع مشخص به اساس حرفه و یا مسلک و تخصص حایز معلومات کافی باشد. پښتو: [اهل خبره]

اهل کتاب

کسی که پیرو یکی از کتابهای آسمانی باشد. نکاح زن اهل کتاب با مرد مسلمان جواز داشته و برعکس آن جواز ندارد. پښتو: [اهل کتاب]

اهل کوچه

مردمی که در یک کوچه، با شخص سکونت دارند. پښتو: [د کوچی اهل]

اهل وصیت

اشخاص و افرادی که برای آنها وصیت صورت گرفته میتواند. پښتو: [د وصیت اهل]

اهلیت

ظرفیتی که شخص برای دارا شدن یا اجرای حق و تکلیف دارد. پښتو: [اهلیت]

اهلیت استحقاق

اهلیتی که بر مبنای آن شخص در مطابقت با احکام قانون، دارای حقوقی گردد. (مراجعه شود به اهلیت). پښتو: [د استحقاق اهلیت]

اهلیت استیفا

داشتن ظرفیت که شخص جهت تصرف در اموال و حقوق خود دارد. (مراجعه شود به اهلیت). پښتو: [د استیفا اهلیت]

اهلیت استیفای کامل

صلاحیت شخص جهت اجرای تصرفاتش بصورت مباشر، بدون اینکه منوط به اجازه غیر باشد.

پښتو: [د بشپړ استيفاء اهلیت]

اهلیت استیفای ناقص

صلاحیت شخص جهت اجرای پاره ای از تصرفاتش که نفاذ آن منوط به اجازه شخص دیگر است.

پښتو: [د ناقص استيفاء اهلیت]

اهلیت تجارتي

آن ظرفیت و توانائی قانونی، که به اشخاص صلاحیت اجرای اعمال تجارتي را اعطاء می نماید.

پښتو: [تجارتی اهلیت]

اهلیت تعاقدي

حالت شخصیکه توان اجرای حق را داشته باشد.

پښتو: [تعاقدي اهلیت]

اهلیت تمتع

ظرفیت شخص برای اینکه بتواند دارای حق و تکلیف گردد. (مراجعه شود به اهلیت).

پښتو: [د تمتع اهلیت]

اهلیت حضانت

ظرفیتی که حاضین یا حاضنه آنرا در مطابقت به احکام قانون برای پرورش طفل یا اطفال تحت حضانت دارا میباشد.

پښتو: [د حضانت اهلیت]

اهلیت حقوقی

صلاحیت قانونی برای دارا بودن حق و وجیبه. یعنی اینکه شخص بتواند دارای حقوق و وجایب معین شود و یا صلاحیت اعمال حق و ادای وجیبه را داشته باشد.

پښتو: [حقوقی اهلیت]

اهلیت در عقد

اهلیتی که به اساس آن شخص، در مطابقت به قانون عقد یا عقود را منعقد سازد.

پښتو: [په عقد کې اهلیت]

اهلیت طرفین دعوی

اهلیتی که اصحاب دعوی با داشتن آن، حق اقامه دعوی و دفاع را در حضور محکمه دارا میشوند.

پښتو: [د دعوی د خواوو اهلیت]

اهلیت قانونی

حالتی که یک شخص حقیقی یا حکمی صلاحیت قانونی برای کار برد حقی را دارد. (رجوع شود به اهلیت).

پښتو: [قانونی اهلیت]

اهلیت وکالت

داشتن ظرفیت اجرای یک امر یا اموری بنام و حساب دیگری.

پښتو: [د وکالت اهلیت]

اهمال

بی پروایی و عدم دقت در حفاظت و اداره یک شی که صدمه و نقصان را بار آورد.

پښتو: [اهمال]

اهمال فاحش

بی اعتنائی در انجام یک تعهد، بطور فاحش یعنی بیش از حد صورت گیرد.

پښتو: [فاحش اهمال]

اهمال مدنی

کوتاهی و تقصیر شخص در انجام درست یک تعهد حقوقی وی.

پښتو: [مدنی اهمال]

ایجاب

پیشنهاد یک شخص به شخص دیگر جهت انعقاد قرارداد.

پښتو: [ایجاب]

ایجار

به اجاره دادن چیزی. (مراجعه شود به اجاره).

پشتو: [ایجار]

ایجاز

مختصر ساختن و یا بیان مختصر یک موضوع.

پشتو: [ایجاز]

ایداع

مالی که آنرا مالک به دیگری به منظور حفاظت بسپارد.

پشتو: [ایداع]

ایفای تبرعی

ادایی که شخص ثالث، دین مدیون را به داین اداء

بپردازد. پشتو: [تبرعی ایفا]

ایفای وجیبه

ادای تکلیف مدیون در برابر داین.

پشتو: [د وجیبه سرته رسول]

ایقاع

واقع شدن و یا واقع گردانیدن یک امر.

پشتو: [ایقاع]

ایلا

سوگندی که مرد به قصد اذیت کردن زنش با توکید آن

می گوید که حد اقل برای مدت چهار ماه با وی مقاربت

جنسی نماید. پشتو: [ایلا]